

سخن سردبیر (سکینه اصغر پور) | ۲

### بخش ادیان

معرفی جاندوگیه (آذر صابری زفرقندی، دانشجوی کارشناسی ارشد) | ۳

مقاله تا گور (سکینه حسن بیگی، دانشجوی کارشناسی ارشد) | ۸

گزارش سخنرانی پژوهشکده زنان (آذر صابری زفرقندی) | ۱۸

### بخش عرفان

مصاحبه با آقای دکتر شالچیان ناظر در رابطه با جایگاه زن در عرفان

از دیدگاه این عربی (مصاحبه کنندگان: تهمنه تابشی، سکینه اصغر پور) | ۲۰

معرفی کتاب (سکینه اصغر پور، دانشجوی کارشناسی) | ۲۳

### بخش فرق

خلاصه مباحث کلاس فرق اسلامی معاصر خانم دکتر لیلا هوشنگی

(سکینه اصغر پور دانشجوی کارشناسی) | ۲۴

مناجات | ۳۰



انجمن علمی دانشجویی ادیان و عرفان دانشگاه الزهرا

صاحب امتیاز: معاونت دانشجویی دانشگاه الزهرا

زیر نظر: مرکز فعالیت های علمی، فرهنگی و دانشجویی

مدیر مسئول: سکینه اصغر پور

سردبیر: سکینه اصغر پور

هیئت تحریریه: سکینه اصغر پور، زهرا برزوئیان، فاطمه تلاشان، فاطمه صبوری، فاطمه

مقانی، ملیحه سید محمد لو، تهمنه تابشی

صفحه آرا: زهرا برزوئیان

ویراستار: تهمنه تابشی، فاطمه تلاشان

استاد راهنما: خانم دکتر نوری سادات شاهنگیان

با تشکر از اساتید گروه ادیان و عرفان: آقای دکتر حجت الله جوانی، خانم دکتر نوری سادات

شاهنگیان، خانم دکتر لیلا هوشنگی

نشریه علمی فرهنگی بی کران

شماره ۱۷ | بهار سال ۹۷



# کلام نخست

سکینه اصغر پور

## یا لطیف

الهی در جمال رحمانی و در کمال سبحانی نه محتاج زمانی و نه آرزومند مکانی نه کسی به تو ماند و نه تو به کسی.  
با نام و یاد او آغاز می کنیم بیکرانی دیگر را که اوست اول و اوست آخر.  
اول دفتر به نام ایزد دانا                      صانع پروردگار حی توانا  
در این شماره از بیکران که تلاشی است صمیمانه و صادقانه کوشیده ایم در حد توان بیکرانی بهتر و پر محتواتر را تقدیم حضور گرم و مهربانتان کنیم. امید که در این شماره بیکرانی متفاوت تر را تجربه کنید که مقبول نظر نازنینتان قرار بگیرد.  
در این شماره از بیکران خواهیم خواند:

- ۱- معرفی اوپانیشاد چاندوگیه
- ۲- مقاله تاگور
- ۳- گزارشی از سخنرانی پژوهشگاه زنان
- ۴- مصاحبه با آقای دکتر شالچیان در حوزه زنان
- ۵- معرفی کتاب
- ۶- گزیده مباحث کلاس فرق اسلامی معاصر خانم دکتر لیلا هوشنگی
- ۷- نیایشی به درگاه حضرت دوست



# اوپانیشاد چاندوگیه

«آذر صابری زفرقندی»

چکیده:

برای ناظر بیرونی یعنی فردی که با ادیان متفاوت هند آشنایی ندارد و خود پیرو دین دیگری است هند و ادیان آن مانند اقیانوسی پر از راز و رمز و شگفتی است. وداها و اپانیشادها دریچه‌ای هستند که ما را در شناخت ادیان هند یاری می‌دهند. مقاله حاضر به معرفی اپانیشاد چاندوگیه اختصاص دارد. آشنایی با این متن از جهت آن که تفسیری عرفانی بر وداها می‌باشد اهمیت دارد. مراجعه به تفاسیر و ترجمه‌های مولفین هندی و اروپایی و بررسی فصول و محتوای اثر شیوه معرفی این متن می‌باشد.

**واژگان کلیدی:** اپانیشاد - چاندوگیه - ودا - تفسیر عرفانی

مقدمه

این نوشتار برای معرفی یکی از اپانیشادهای برجسته و قدیمی آیین هندوئیسم یعنی اپانیشاد چاندوگیه شکل گرفته است. سوالاتی در باب معرفی این اثر مطرح است، از جمله این که ارتباط اپانیشاد با وداها چیست؟ چاندوگیه مربوط به کدام ودا است؟ شیوه بیان آن چگونه است؟ مولف این اثر کیست و متعلق به چه زمانی است؟ از چند فصل تشکیل شده و هر فصل از چه محتویاتی برخوردار است؟ تم اصلی و محوری آن چه می‌باشد؟

لازم به ذکر است که پیش از این بزرگانی از هند و نیز از جهان غرب دست به تفسیر و ترجمه این اثر زده اند. شانکارا فیلسوف بزرگ مکتب ودانته از هند و ماکس مولر زبان شناس اروپایی از برجسته‌ترین این بزرگان می‌باشند.

با استفاده از تفسیر و ترجمه آنان بر چاندوگیه و بررسی و مطالعه مقالات پژوهشگران دیگر به بررسی چاندوگیه و محتویات آن پرداخته ایم.

## ارتباط اپانیشاد با وداها

اگرچه سمیتهای ودایی منبع ابتدایی و رسمی الهام الهی هستند، گمان می‌رود هدف پنهانی آن‌ها به نحو بارزی در اپانیشادها آشکار شده باشند. گفته می‌شود که وداها مستعد یک تنوع تفسیری می‌باشند که از معرفت به حقیقت متعالی، جهان مخلوق، ژرف‌ترین آگاهی ذهنی، حوزه عمل و قربانی و کارکرد نظم و قانون تشکیل می‌شوند.

اپانیشادها به نثر هستند و به نحو تنگاتنگی به سانسکریت ودایی شبیه می‌باشند. از شیوه تمثیل گونه مکرراً استفاده می‌کنند و به شکلی نامحسوس از روش آرنایکه‌ها بهره می‌برند.

اپانیشاد چاندوگیه از برجسته‌ترین متون در میان گروه بزرگ متون عرفانی و فلسفی هند است که یکی از مبانی سه‌گانه دانش روحانی هندو را پایه‌گذاری می‌کنند. این سه پایه از اپانیشادها، براهماسوتره‌ها و بهگودگیتا تشکیل می‌گردند.

اپانیشاد چاندوگیه با سامه ودا مرتبط است و به همراه بریهدآرنایکه که به یجور ودا مربوط است مهم‌ترین بن‌مایه‌ها را برای فلسفه ارتدوکس هندی (ودانته) تهیه کرده است. ودانته را می‌توان پایان و هدف ودا نامید.

## مؤلف و قرن پیدایش اثر

اپانیشاد چاندوگیه اثری است از یک نویسنده یا تعدادی از نویسندگان با منتخب قطعات و داستان‌هایی که در گذشته به صورت متون جدا از هم وجود داشته است. گرچه نویسنده آن معلوم نیست اما اشتغال خاطر به سرودها منطقی است زیرا نویسندگان آن کاهنان سامه ودایی بوده‌اند. زمان پیدایش این اثر مشخص نیست. برخی آن را مقدم بر بودیسم می‌دانند یعنی متعلق به قرن ۶ قبل از میلاد.

«یکی از بلندترین، قدیمی‌ترین و معتبرترین متون ودایی و همچنین بالاترین دستاورد آن است. مانند اپانیشادهای اصلی دیگر سخت است که با اطمینان برای چاندوگیه تاریخی تعیین کنیم اما احتمالاً این کتاب زمانی در اواسط هزاره اول قبل از میلاد مسیح در هند شمالی شکل گرفته است. چاندوگیه از مطالب موجود از پیش جمع‌آوری شده و در سنت سامه ودا شریک است. اثری است از توانایی عظیم و تهور عقلانی که با موشکافی و قدرت تخیل نشانه‌گذاری شده است.»

به همراه بریهد آرنیکه بزرگترین درون مایه تفکر اپانیشادی را بنا می کند و برای شناسایی الگوهای رمزی در جزئیات مرموز اعمال مربوط به قربانی و پدید آوردن درکی یک پارچه از کیهان، نفس و سرشت هستی می کوشد.»

گفته می شود در بریهد آرنیکه تاکیدات غالبی روی ذات فرا روحانی هر ساحت از وجود و مراحل تکامل و رشد هستی وجود دارد. به عبارت دیگر تا حدودی حوزه فوق آرمان گرایانه پدیدارهای تجربی است. اما چاندوگیه بیشتر می کوشد در اندیشه خود راجع به مسائل زندگی واقع بین باشد. از همین رو توجه رایجی در مورد این دو بدین گونه وجود دارد که چاندوگیه متوجه اشکال مرئی تجربه است در صورتی که بریهد آرنیکه متعالی از همه تجارب در دسترس می باشد.

ماکس مولر در کتاب Sacred books در قسمت معرفی چاندوگیه می گوید: «چاندوگیه شامل هشت بخش می باشد و قسمتی از چاندوگیه براهمانا را شکل می دهد که در آن ۲ بخش دیگر مقدم می باشند. از آن جا که نسخه چاندوگیه اپانیشاد و تفسیر آن پی در پی هستند نسخه کاملی از همه براهمانا به همراه آن در اروپا دیده نشد. محققان بسیاری عملاً در وجود این نسخه در تردید بودند اما راجندرالال میترا در معرفی ترجمه اش از اپانیشاد چاندوگیه اظهار می کند که در هند نسخه اثر به آسانی در دسترس است، اگرچه تا کنون او هیچ تفسیری را ضمیمه شده به بخش براهمانا از هیچ یک از آنان ندیده است.» این اثر شامل ده فصل است که دوتای اول براهمانا قلمداد می شوند و بقیه تحت نام اپانیشاد چاندوگیه شناخته می شوند. این دو قسمت در ترتیب و سبک بیش از حد با یکدیگر متفاوت هستند و محققان حدس می زنند که این دو محصول سال های بسیار متفاوت هستند، اگر چه هر دو به وضوح آثاری از دنیای دوردست باستانی باشکوه می باشند.

### فصل های دوگانه چاندوگیه براهمانا

از دو فصل چاندوگیه براهمانا، اولی شامل هشت سرود می باشد که در مراسم ازدواج و تشریفات ضروری تولد یک کودک خوانده می شود.

اولین سرود مربوط به مراسم ازدواج در هنگام پیشکش قربانی در درگاه آگنی خوانده می شود. این عمل به منظور نیایش برای سعادت زوج مورد نظر می باشد. نیایش دوم برای زندگی طولانی، اقوام مهربان و اهل و عیال متعدد صورت می گیرد. سومین نیایش در پیمان ازدواج انجام می شود که با برقراری مهمانی ها، زوج خود را متعهد به یکدیگر می کنند و تازه داماد عروس را مخاطب قرار داده و به او می گوید: قلب تو متعلق به من و قلب من در اختیار توست. در نیایش چهارم و پنجم از آگنی یاری می طلبند و سرودی برای برکت بخشیدن به زوج و تضمین اهل و عیال سالم خوانده می شود.

نیایش ششم منتره ای برای عرضه قربانی در تولد کودک است و هفتم و هشتم نیایش هایی برای سلامتی، ثروت، قدرتمند بودن و نه فقیر، ضعیف یا گنگ بودنش و برای تضمین فراوانی مال و منال و گاوان شیرده می باشد.

اولین سرود قسمت دوم، زمین، آگنی و ایندرا را با دعایی برای ثروت و سلامت و خوشبختی مخاطب قرار می دهد. دوم، سوم، چهارم، پنجم و ششم منتره هایی برای پیشکش قربانی ها برای گله، ارواح نیاکان، سرودها و خدایان کوچک گوناگون خوانده می شود. هفتمین منتره نفرین برای انسان هایی بی اهمیت و مزاحمین و در آخر منتره نهایی مراسم ازدواج که طلب رحمتی همگانی برای تمام مشتاقان است.

### بخش های اپانیشاد چاندوگیه:

بخش اول	از ۱۳ کنده یا قسمت تشکیل شده است.
بخش دوم	از ۲۴ کنده یا قسمت تشکیل شده است.
بخش سوم	از ۱۹ کنده یا قسمت تشکیل شده است.
بخش چهارم	از ۱۷ کنده یا قسمت تشکیل شده است.
بخش پنجم	از ۲۴ کنده یا قسمت تشکیل شده است.
بخش ششم	از ۱۶ کنده یا قسمت تشکیل شده است.
بخش هفتم	از ۲۶ کنده یا قسمت تشکیل شده است.
بخش هشتم	از ۱۵ کنده یا قسمت تشکیل شده است.

تم اصلی وحدت بخش اپانیشاد چاندوگیه تعمق بر همانندی های کیهانی و آیینی (در قربانی سوم) و خصوصاً راجع به مولفه اصلی سامان یعنی سرود برجسته ادگیتا می باشد.

اپانیشاد چاندوگیه در درجه اول از ارزش های (udgitha) یا کلمه Aum بحث می کند.

## فصل اول

چه چیزی می تواند حیرت انگیزتر از آغاز اپانیشاد چاندوگیه باشد؟ بگذار انسان بر هجای Om تمرکز کند یا آن طور که دیگران ترجمه کرده اند Om را پرستش کند. ممکن است در مشاهده اول استنباط معنای روشنی از این کلمات و مطالب ادامه آن غیرممکن به نظر برسد.

### Om چیست؟

هجای مقدس Om در مجموعه متنوع آیین ها و اعمال هندوئیسم نقش مهمی را ایفا می کند و به وسیله یکی از مشخص ترین نمادها در هندوئیسم معرفی شده است. Om در اپانیشادها تعلیم و شرح داده شده است.

این هجا سمبل تمامیت جهان متجلی و خود برهمن است. Om صدای نخستین است.

آمیختگی یا ادغام سه صدا (a,u,m) در بیان آن لرزشی پر ابهت و آهنگین را پدید می آورد. Oum برای نمایش گروه های متنوع سه گانه به کار می رود مثل (a) برهما، (u) ویشنو و (m) شیوا.

از Om به عنوان یک دعا یا ذکر به تنهایی یا هسته تمام اذکار یاد می شود. این هجا برای تبرک بخشیدن و توسلات استفاده می شود. Om در شروع و پایان نیایش ها و مراقبات بیان می شود. این بیان نه تنها در آغاز تعلیم ودایی یا خواندن قطعاتی از ودا معرفت به دست آمده را محافظت می کند بلکه به مراقبه کننده این تضمین را می دهد که ارزش و شایستگی گم نخواهد شد. نماد Om در اجتماع هند فراگیر است. از جمله اپانیشادهایی که در بردارنده تعلیم Om هستند چاندوگیه، تیاتریه و موندکه می باشند. تمرکز روی Om مراقبه روی مراتب متفاوت خودآگاهی و وجود است. شانکارا تصویرپردازی اپانیشادی پرتاب تیر به سمت هدف را مطرح می کند. Om کمانی است که به واسطه شدت و حدت بخشیدن با مراقبه، پیکان را قادر می سازد تا با حقیقت فنا ناپذیر متحد شود.

ماکس مولر می گوید: «چون چاندوگیه مربوط به سامه ودا می باشد، هجای Om، Udgitha نامیده شد. نام معمول آن پرااناوا است.

تمرکز روی هجای Om شامل تکرار مداوم این هجا با فاصله گرفتن افکار از همه موضوعات دیگر می باشد و پس از آن متمرکز شدن روی افکار عالی تری که هجای Om نماد آن ها می باشد. ذهن انسان مانند پرده رنگارنگی از تفکرات در حرکتی مداوم است. بستن چشم های ذهن روی هر چیز دیگر در حالی که تنها مشغول یک فکر می باشد به همان اندازه غیرممکن است که نت های موسیقی را بدون هارمونی تصور کنیم. وقتی به وسیله تکرار مداوم کلمه Om به درجه ای از سکوت ذهنی می رسیم این سوال پیش می آید که Om چه معنایی دارد. به این پرسش بر حسب این که ذهن به موضوعات عالی تری راهنمایی شده باشد پاسخ های متعددی داده شده است.

گفته می شود Om اساس سامه ودا است که از ریگ ودا گرفته شده است. ریگ ودا مظهر همه سخنان است و سامه ودا برای همه زندگی است. پس هجای Om به عنوان سمبل سخنان و زندگی تصور می شود. در نتیجه Om نامی است که نه تنها به همه نیروهای ذهنی و فیزیکی بلکه خصوصاً به اساس زندگی پرااناوا یا روح تعلق دارد.

### مطالب مطرح شده در بخش های مختلف چاندوگیه:

چاندوگیه تأملات تمثیل گونه متعدد و تفاسیر رمزگونه باطنی راجع به سامان ها دارد. همچنین از طریق تاکید روی اشکال متفاوت پرسش های مرسوم تشریفاتی از راه مراقبه، به سوی هدف نهایی همه اپانیشادها یعنی همانندی برهمن با آتمن پیش می رود. سه بخش پایانی یعنی ۶، ۷ و ۸ بیشتر به آموزه آتمن یا برهمن یعنی حقیقت بی کران ابدی می پردازد.

در بخش دوم این حقیقت به وسیله حکایات تمثیلی توضیح داده می شود.

در بخش سوم روح درون ما با روح درون خورشید یکی دانسته می شود پس کسی که بر روی هجای Om تعمق می کند بر روی روح در فرد به عنوان همانند با روح در طبیعت یا در خورشید تمرکز می کند و درسی که در ابتدای اپانیشاد چاندوگیه داده می شود همین است. هیچ یک از وداها، قربانی ها و مراسم آن ها نمی توانند رهایی را برای عبادت کننده کسب کنند.

به عبارت دیگر آثار مقدس تهیه شده بر اساس قوانین وداها در انتها سودمند نیستند اما تمرکز روی واژه Om به تنهایی با معرفت آن چه به معنای Om می باشد می تواند نجات حقیقی یا فنا ناپذیری حقیقی را فراهم سازد. پس شاگرد پله به پله به موضوع برتر اپانیشادها راهنمایی می شود. به عبارت دیگر به شناخت خود فردی به عنوان همانند با خود برتر یعنی برهمن می رسد.

در بخش ششم اشاره با ارزشی را می بایم. اظهار نظر یا جمله بزرگ اپانیشادی:

“tat tvam asi” معنای این جمله «آن، تو هستی.» می باشد. یعنی که خود فردی از وجود متعالی متفاوت نیست. این درخشان ترین تفکر اپانیشادی که بعدها ایمان میلیون ها تن از هندیان می گردد ۹ بار در افسانه این بخش برای تاکید بر عقیده تکرار می شود.

در بخش هفتم آموزه برهمن در اپانیشاد بیان می شود و در فصل هشتم اگر چه چاندوگیه با Om آغاز می شود، با سوالی از منشاء جهان پایان می یابد. پاسخ نهایی Om به معنای اتر یا آکاشه می باشد و اتر اصل همه چیزها است. این ممکن است برای ما بیشتر جنبه فیزیکی داشته باشد نه غیر فیزیکی. توصیف داده شده از اتر یا آکاشه نشان می دهد که اتر در حقیقت قدیمی ترین و کامل ترین نام های لایتناهی برهمن است، یعنی خود جهانی.

اپانیشاد، خود می گوید: برهمن شبیه همان اتری است که در اطراف ما است و اتری که در اطراف ماست همان اتری است که در درون ماست و اتری که در درون ماست همان اتری است که در قلب ماست و آن چه در قلب ماست فراگیر و غیر قابل تبدیل است. «او، کسی که این را می داند سرور فراگیر و غیر قابل تعویضی را به دست می آورد.

پ) همه چیز از برهمن می آید و ساخته می شود دقیقاً همان طور که گردن بندهای طلای متفاوت از طلا ساخته می شوند و کاسه های متفاوت از گل. همه موضوعات تجربی از برهمن می آیند و ساخته می شوند. در زبان فیلسوفانه برهمن علت مادی جهان می باشد. او هست چیزی خارج از آن چه ساخته شده است. اگر چه تعدادی از پیام های اپانیشادها همچنین برهمن را به عنوان علت فاعلی توصیف می کنند. یعنی به عنوان یک عامل صاحب شعور که اشیاء را می سازد. بنابراین آن ها تجلیات برهمن هستند.

ت) از آن جا که برهمن وجود پایدار- شعور- سرور است، همه اشیاء از شعور محض و شادمانی ساخته می شوند و اساساً حالت ها یا تبدیلات شعور پایدار تحقق یافته هستند مانند موج های اقیانوس. موج و اقیانوس هر دو آب هستند. ۲- «خود» هر شخص با برهمن همانند است.

الف) آدالاکا به طور مکرر به فرزندش شوتا کوتا می گوید: «تو آئی» “tat tvam asi”

(chan.6.2.3/ 6.8.7/ 6.9.3/ 6.10.3/ 6.11.3/ 6.13.3/ 6.14.3/ 6.15.3)

این یکی از معروف ترین جملات اپانیشاد است. این معمولاً به عنوان تو، آتمن برهمن هستی یا تو، شوتا کوتا آن خود هستی که همانند برهمن است.

ب) مانند برهمن خود، یکی است نه دوتا. اگر چه او برای بسیار بودن جلوه می کند. (chan. 6.26.2)

پ) تعدادی از فیلسوفان ودانته ای اشاره می کنند که اصل «خود» برهمن است. اما خود همانند برهمن نیست. در این دیدگاه ها «خود» متمایز از برهمن است. اگر چه عمیقاً به برهمن وابسته است. «خود» به برهمن وابسته است آن چنان که موج های دریا به اقیانوس وابسته هستند یا پرتو نور وابسته به خورشید است، چون حالت ها، قست ها یا تجلیات یک کل. «تو» آتمن، برهمن را به عنوان اصل خود داری، چون «تو» که موج فردی هستی یک قسمت از اقیانوس پهناوری که هستی در ذاتش با تو شریک است.

۳- همه چیز از «خود» نشأت می گیرد.

الف) اگر برهمن و آتمن همانندند از آن جا که برهمن ریشه همه چیزهاست، همه چیز از «خود» ریشه می گیرد. (chan.6.26.1)

ب) مانند برهمن همه چیزها از «خود» ساخته می شوند به این معنا که همه چیزها، حالت ها یا تبدلات شعور محض می باشند. ذات هر چیز بسیار کامل است. هر «خود» جدا در جستجو است. از این رو آدالاکا به فرزندش می گوید: «تو آنی» یعنی تو از پیش، آن هستی که در جستجوی آنی. از آن جا که هر چه در تجربه از «خود» است، هیچ چیز از تو جدا نیست. ۴- همه زندگی یکی است.

الف) نکات مهم تر مستلزم وحدت حیات، تم مهم دیگر در اپانیشادها است. (chan.6.1.6/ 6.24.1) ذات بسیاری از چیزهای فردی غیرمتمايز است. موج های اقیانوس ممکن است جدا از یکدیگر و از اقیانوس تلقی شوند اما آن ها در ذات خود غیر متفاوت از یکدیگر و از همه هستند.

ب) آدالاکا به فرزندش می گوید همه زندگی یکی است. (chan. 6.1.6)

### نتیجه گیری

با مطالعه اپانیشاد چاندوگیه این دریافت حاصل شد که در دو بخش مربوط به برهما چاندوگیه که در ابتدای اپانیشاد چاندوگیه قرار دارد ادعیه و نیایش هایی قرار داده شده که عمدتاً برای دریافت سعادت، خوشبختی و رفاه مادی در این جهان می باشد. این ادعیه در هنگام انجام قربانی ها (سومه) خوانده می شود. پس از آن با دقت در فصول متفاوت اپانیشاد چاندوگیه مشخص شد که تحولی از ادعیه ظاهری به سمت مراقبه و تفسیر باطنی از نیایش ها به وجود آمده است. از مراقبه بر هجای Om تا فصول آخر که به معرفت همانندی آتمن و برهمن منجر می گردد. در نتیجه باید گفت تفکرات انسان دینی در طول تاریخ از تکیه بر امور جزئی و مادی زندگی به حقیقت و روح حیات ارتقا یافته است. آن چه برای زندگی سعادت مند، گله بسیار، اهل و عیال فراوان و سلامتی برای استفاده از این نعمت ها لازم بود جای خود را به معرفت عالی و برتر یعنی شناخت برهمن و شناخت همانندی خود فردی با برهمن داد. در نهایت این مراقبه، تمرکز و شناخت به رهایی از چرخه تناسخ و آزادی از گردونه حیات و مرگ منجر می گردد.

تم های اصلی اپانیشاد چاندوگیه از این قرار است:

۱- برهمن منبع همه چیز است.

۲- برهمن نامی است که به حقیقت غایی جهان داده می شود.

۳- همه چیز از برهمن است.

۴- خود هر شخص با برهمن همانند است.

۵- از آن جا که برهمن و آتمن همانندند و همه چیز از برهمن ریشه می گیرد پس همه چیز از خود ریشه می گیرد.

۶- همه زندگی یکی است.

### منابع:

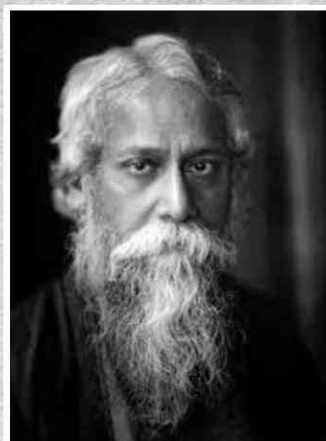
1. "The chandogya upanishad", Krishnanda Swami, The divine life society, 1984
2. "sacred books of the east", Muller Max
3. "The early Upanishad", Olivelle Patrick
4. "Encyclopedia of religion, Eliade, K.Mahony William
5. "Chandogya upanishad" translated by Rajendralal Mitra, Calcutta 1862
6. "The principle Upanishad ", Krishna, Rada
7. "Encyclopedia of Heduisim", Cush Denis, Robinson Catherine, York Michael
8. "The legend of the Upanishads with special reference to Chandogya", Sandilya,
9. "How read the religious text, Reflections on some passages of the Chandogya Upanishad", Lincoln Bruse
10. "Notes on the Upanishads, Chandogya Upanishad, Sudduth Michael 2/7/2014

# طبیعت، انسان، خدا از دیدگاه رابیندرانات تاگور

سکینه حسن بیگی سهروردیه

چکیده:

طبیعت؛ انسان و خدا از دیدگاه رابیندرانات تاگور؛ محور اصلی اندیشه های او بر وصف زیبایی طبیعت و عشق به بی پیرایگی درونی اش و ایمان او قرار گرفته. در اندیشه تاگور؛ خدا؛ طبیعت و خودیا انسان نمود سه وجه از حقیقت یگانه است و هر سه جلوه های یک شخص است؛ چون به تعبیر او اگر کیهان؛ تجلی شخصی واحد نباشد پس فریبی است مهیب. در دیدگاه تاگور؛ جهان و طبیعت همان قدر واقعی است که خدا و همان قدر شخصی است که شخص انسان و حقیقت غایی خداست که جز با تجربه عرفانی؛ لایدرک است. در دیدگاه او بینش طبیعی؛ مؤلفه ای مهم برای بینش نودربشربت است. از نظر او تا وقتی خدا در طبیعت حضور دارد؛ ما برای تحقق بخشیدن به خود؛ بایستی به طبیعت عشق بورزیم؛ از این رو عشق به خدا؛ عشق به طبیعت و بشریت معنا می شود و در این نگاه انسان دستیار خداوند در خلق واقعیت است.



تلخیص: فاطمه تلاشان

در این مقاله پس از نگاهی کوتاه به شخصیت رابیندرانات تاگور؛ سعی شده تا عقاید و دیدگاه های او نسبت به طبیعت؛ انسان؛ خدا؛ آموزش و عشق از نگاه او بیانمی شود و این که چگونه این عشق او را به پرستش مبدأ آفرینش آن طبیعت رسانید و در این راستا با ایده آموزشی که ابداع کرد؛ این روحیه را در دل کودکان و جوانان سرزمینش به ودیعه گذاشت.

**کلید واژه ها:** طبیعت؛ انسان؛ خدا؛ عشق؛ تاگور؛ شانتی نیکتان

**مقدمه:**

تاگور پیش از آنکه فیلسوف و موسیقیدان و نقاش باشد، شاعر بود. او را باید در ردیف گوته (۱۷۴۹-۱۸۳۲) و ویکتور هوگو (۱۸۰۲-۱۸۸۵) از بزرگان سخنگویان این چند قرن گذشته به شمار آورد.

نه تنها اکنون بنگاله ادبیات خود را مدیون این نویسنده چیره دست است، نهال آزادی و رستگاری هند هم از گفتارهای شور انگیز این مرد میهن دوست بالیدن گرفت. سرودهای دلکش وی در سراسر کشور پهناور هند در سر زبانهاست، از جمله سرود ملی آن سرزمین. (سیمای هند؛ تفضلی، ص ۳۲)

تاگور هشتاد سال زیست و عمری پر بار داشت که در طی آن در زمینه های گوناگون فرهنگی و نه فقط شاعری، یک کارنامه بلند و درخشان ادبی و فرهنگی پدید آورده است از جمله: بیش از سی نمایش نامه و صد داستان بلند و کوتاه و بیست مجموعه مقاله در زمینه های دستور زبان، عروض، تاریخ، علم، مسائل اجتماعی و سیاسی؛ فلسفه و دین و با یادداشت های روزانه بسیار، نامه های بی شمار، سفرنامه ها، کتابهای درسی برای کودکان، نمایشنامه و خیلی چیزهای دیگر. (نیلوفر عشق؛ تاگور؛ مترجم ع پاشایی، ۱۳۵۵، ص ۳۰)

در سال ۱۹۱۳ جایزه نوبل به تاگور اختصاص یافت و در سال ۱۹۱۶ در آمریکا و ژاپن، فریادهای پرنوسان او در هوای صلح، طنین افکند. او در سفرهایش پیام صلح خویش را تکرار می کرد و اعتبار همکاری معنوی ملتها را به تأکید یادآور می شد. (مجله بخارا؛ ساتیا چیت رای، ۱۳۸۴، ص ۵۰ و ۵۱)

تفاوت او با سایر پیشوایان نهضت سیاسی هند در این بود که وی عقیده داشت که پیش از ایجاد هر نهضت ملی باید افراد آن ملت برای قبول آن آمادگی فکری و معنوی داشته باشند و استقلال روحی و فکری را شرط اصلی استقلال سیاسی می دانست و از این رو به تعمیم آزادی فکر و بیان؛ اعتقادی تام داشت. (تاگور و نمایشنامه نویسی؛ دکتر مهدی فروغ، بخارا، ۱۳۸۴، ص ۳۰۳)

آنچه بر جهان بینی او حکمفرماست و در آثار او وجود دارد، تأیید اخلاقی جهان و زندگی است.



شماره ۱۷ | بهار سال ۹۷  
نشریه علمی فرهنگی بیکران



رابیندرانات تاگور از نمادهایی دشوار بهره می جست که برگرفته از بستر فرهنگ ملت هند و تمدن کهن هندی بود و در آثارش همین نمادها، حیاتی تازه و هدفی متناسب با عصر حاضر می یافت. (آلکس آرنسون، ۱۹۴۳، ص ۵۲)

آرمان های معنوی در نظم و نثر تاگور، مظهر حقایق فلسفه هندوست. رابیندرانات تاگور به معنی رایج کلمه فیلسوف نیست اما فلسفه او پانیشادها در اشعارش نغمه سرایی می کند و در مقالات استادانه اش در «سادها نا» می نویسد: «این فلسفه یکی بودن عالم است، اتحادی بنیادی در کثرت جهان عظیم و الوهیت تمام آن.» (پیام فلسفی تاگور؛ باسانتا کوماری؛ ترجمه هاشم پور بخارا؛ ۱۳۸۴، ص ۵۵)

تاگور در پی آن است که حقیقت را در زندگی متجلی سازد. در سخن او: «حقیقت را می توان آن شخصیت دانست که در نمودهای پیاپی بر شخصیت ها تأثیر می نهد.» او حقیقت را غیر قابل دسترس و ناشناختنی نمی داند بلکه در جهان گوناگون فعال و اثر گذار بر شخصیت های ما می شناسد.

و از آنجاکه تحقق آن مدنظر اوست، اغلب از تجربه حقیقت سخن می گوید و آن را « نشان نامتناهی » می خواند. از « خدا » به عنوان شخصیت متعال سخن می گوید و گهگاه نیز آن را « طبیعت کبیر » می نامد. بر این دو مفهوم تاگوری گونه ی سومی را باید افزود که «خود» یا فرد منتهای است. بدین گونه در اندیشه تاگور «خود» و «طبیعت» و «خدا» باز نمود سه وجه از حقیقت یگانه است. هر سه جلوه های یک شخص است. چون به تعبیر او اگر کیهان تجلی شخص واحد نباشد پس فربیی است مهیب.

جهان به میزان « حقیقت » واقعیت دارد، زیرا بازنمود آن است. بنابراین روشن است که مایا - توهّم در پنداشت تاگور از جهان چندان محلی ندارد.

مهم از نظر تاگور این است که نشان نامتناهی عمیقا در درون احساس گردد بی آنکه به دنبال شناختن آن به شیوه های منطقی و عقلانی باشیم. درون سازی نامتناهی در انسان، مولد بهجتی است که با عشق ادا می گردد. اگر خدا عشق باشد، طریق اتصال به خدا جز با عشق نیست. در عشق است که یگانگی و دوگانگی را تعارض نمی یابد. چون عشق دوگانگی منتهای و نامتناهی است و هم آن اصلی که آن دو را وحدت می بخشد.

تاگور در طیف گسترده هنری در مقام شاعر، نقاش و موسیقیدان و در تمامی وجوه شخصیت خود در مسیر حقیقت حرکت می کرد. تاگور معنویت هندی را به زبان آموزشی در خدمت برادری جهانی برمی گرداند. هدف آموزشی تاگور آزاد سازی انسان هاست. « آزادی قضیه نوزایی مداوم است، یعنی از نو آغاز کردن و ادامه دادن و گهنگه را به آزمون کشیدن تا با چند ایده بنیادی از حقیقت بتوان به هماهنگی کاملتری دست یافت. » (در جستجوی نامتناهی؛ جهاننگلو، مترجم خجسته کیا؛ ص ۳۴ و ۳۵)

بدین سان اندیشه آموزشی تاگور به گونه ای که در سه سازمان، شانتی نیکتان، ویسوا - بهاراتی و شری نیکتان به اجرا درآمد، در بُن کوششی بی وقفه بود در پس راندن تعصب حاکم بر زندگی صرفا مادی و جانشینی آن با فضیلت های بزرگی چون شرافت صداقت و انسانیت. همه تلاش او بر این است که مسیر اتحاد با همه شناخت ها و معرفت ها را بنماید. (همان، ص ۷۲)

### زندگی نامه

رابیندرانات تاگور، شاعر، رمان نویس، نمایش نامه نویس، مربی و معلم و فیلسوف اصلاح طلب هندی بود که در هفتم ماه می سال ۱۸۶۱-۱۹۴۱ در یک خانواده ثروتمند و برجسته برهنم بنگالی در شهر کلکته به دنیا آمد. (دایره المعارف بریتانیکا، ص ۴۹۶) بنیادگذار خاندان تاگور « پنجمان کوشاری » نام داشت که در پایان سده هفدهم میلادی؛ به سبب اختلاف دینی به ناچار شهر خود را رها کرده و به یک دهکده در کنار رود گنگ به نام «گویندپور» پناه بردند و چون مردم این دهکده از طبقه پست به شمار می رفتند؛ آن خانواده را آنچنان بزرگ و گرامی می داشتند که بودن آنان را در میان خود مایه سرفرازی می دانستند و از روی ادب؛ پنجمان را «تهاکور» می خواندند که به معنی سر و سرور و خدایگان است؛ همین عنوان نزد انگلیسی هایی که با این خانواده سروکار داشتند، دگرگون شده و برای راحتی تلفظ آن را تاگور گفتند، که نام خانوادگی پنجمان شد. (نگاهی به زندگی و آثار تاگور؛ پورداود، ص ۳۳ و ۳۴)



پدرش دین درانات تاگور، یک مُصلح بزرگ مذهبی و یک فیلسوف عالی مقام آیین هندوئیسم بود که در سالهای آخر حیاتش به او لقب حکیم کبیر و مهاریشی داده بودند. (دایره المعارف بریتانیکا، ص ۴۹۶)

پدرش آشنایی کامل با ادبیات سانسکریت و پارسی داشته و با شهامت بسیار برخلاف احکام وداها سعی کرد نهضتی برای سوادآموزی مردم هند به راه اندازد. همچنین دو کتاب او «بازخوانی اصول و تعالیم ودایی» و «دین خدا» است که از شاهکارهای ادبیات بنگالی به شمار می آیند. (گیتانجالی؛ تاگور؛ مترجم، شهباز، ص ۳۵)

مادرش سارادادیوی در هشتم ماه مارس ۱۸۷۵ از جهان درگذشت و در آن هنگام رابیندرانات سیزده سال داشت. (نگاهی به زندگی و آثار تاگور؛ پوردادو؛ بخارا ۱۳۸۴ ص ۳۴)

رابیندرانات کوچکترین فرزند خانواده ای پر جمعیت بود، او همیشه تنها بود و بیشتر اوقات را با خادمی ناآزموده و بسیار سخت گیر به نام شیمامیگذراند، خاطرات اولیه عمر برای تاگور به گونه ای تلخین بود که آن را در کتابی با عنوان سلطنت خادمان به رشته تحریر درآورد.

تنها مسرت خاطر او زمانی بود که خادم به او اجازه می داد که کنار پنجره برود و از آنجا تماشاگر منظره طبیعت بیرون باشد

شاید از همین زمان بود که عشق به طبیعت در دل او خانه گرفت و با گذشت زمان آنچنان عظیم و گسترده و فرارناپذیر شد که سراسر عمر او را رها نکرد.

از دورانی که تاگور پای به محیط دانش سرای مقدماتی گذاشت توجه او به شعر آغاز شد. انضباط خشک مدرسه و دروس یکنواخت و شاگردانی که با او توافق فکری و ذوقی و روحی نداشتند، اورابه گوشه انزوا کشاند و کتاب تنها دوست و مونس او بود. با این حال روزی که معلم درباره شعر سخن می گفت توجه او را سخت جلب کرد و با کمک شخصی به نام جیوتی پراکاش<sup>۱</sup> که هفت سال از او بزرگتر بود، طبع آزمایی خود را در شعر آغاز کرد.

با تشویق برادرش سومن درانات و آشنایان و دوستان که دیگر اورا یک شاعر پیشرو می شناختند و هنگامیکه به دبیرستانی رفت که با مربیان انگلیسی اداره می شد، پیشرفت او بسوی آرمانی که داشت سریع ترشد.

همچنین سه ماه سفر او به هیمالیا در معیت پدر، به او مجال داد تا از دریای معرفت و بینش پدر دانشمند خویش، جرعه ها نوشد و پاسخ پرسش های بیشمار خود را پیرامون ادب و مذهب و فلسفه حیات از زبان پدر بشنود. اقامت در شانتی نیکتان، بوستانی که پدرش در مرتفعات هیمالیا برای خود ساخته بود در روان سخن سرای جوان، دگرگونی بسیار بوجود آورد.

در سال ۱۸۷۸ وقتی هفده ساله بود در معیت برادر بزرگترش به انگلستان رفت و طی دو سال و نیم اقامت در آنجا در کالجی تابعه لندن به تحصیل پرداخت و ضمن آشنایی با ادب و جامعه انگلستان در موسیقی غربی و نقاشی مُدرن نیز مطالعاتی انجام داد و هنگام بازگشت به کلکته به فرمان پدر در سال ۱۸۸۰، دوران آفرینش هنری او آغاز گشت. تا این تاریخ از او فقط دو مجموعه شعری منتشر شد: کابی کا هینی و با نا پهول یا گل وحشی. (گیتانجالی؛ تاگور؛ مترجم، شهباز، ص ۴۲)

در سال ۱۸۸۳ که رابیندرانات ۲۲ ساله بود پدرش، دختری از طبقه برهمن برایش خواستگاری کرد که پس از زناشویی، رابین او را مری نالینی نامید و حاصل این ازدواج سه دختر و دو پسر بود که مرگ همسر در سال ۱۹۰۲ و مرگ دومین دخترش در ۱۹۰۳ و پدرش در ۱۹۰۵ و در سال ۱۹۰۷ مرگ جوانترین پسرش، همه این اتفاقات ناگوار به یکباره باعث شد که بسیاری از اشعار تاگور گویای همین سوز و گدازها باشد.

اشعاری که در کتاب «خاطرات» گرد آمده که وضع روحی او را در این دوران بیان می کند و آنچه که کتاب «ماه نو» را تشکیل می دهد؛ اشعار زیبایی است که وی در این ایام برای سرگرم ساختن کودکان بی مادر خویش سروده است. از دیگر آثار تاگور در این دوره؛ غیر از چند نمایشنامه؛ رُمان هایی است که نوشته و از که در نوع خود عالیترین اثر به نثر بنگالی است. (چیترا؛ تاگور؛ ترجمه دکتر مجتبابی، ص ۱۹)



## طبیعت از نگاه تاگور

تاگور طبیعت را احساساتی و رومانسیک می‌دید و به کودکان و حیوانات به سبب سادگی طبیعی شان غبطه می‌خورد و پیش از هر چیز طبیعت را چونان منبعی از صلح و آرامش می‌دید. از نظر او، تا وقتی خدا در طبیعت حضور دارد، ما برای تحقق بخشیدن به خود بایستی به طبیعت عشق بورزیم. از این رو، عشق به خدا، عشق به طبیعت و بشریت، معنا می‌شود.

این دیدگاه وحدت وجودی تاگور به جهان، از تأثیرات سازنده ی اوپانیشادها و بهاگوادگیتا بر او نشأت می‌یافت. از نظر تاگور یک حالت هم‌پیوندی میان امر مادی و امر معنوی وجود دارد که همزمان امور آشکار و پنهان را حمایت می‌کند. او در کتاب مذهب بشر، می‌نویسد: «من جهان را حقیر نمی‌شمارم، کاملاً واقفم که این جهان، پرستار و گهواره روح است.» (همان ص ۱۱۲)

در تعالیم تاگور که به تازگی به صورت کتابی با عنوان «ساده‌ها» منتشر شده در اواخر فصل «تحقق عشق» می‌خوانیم: به راستی آیا شگفت‌انگیز نیست که طبیعت در عین حال شامل دو جلوه متضاد «آزادی» و «بند» باشد؟ طبیعت از یک طرف کار و تلاش است و از سوی دیگر آسودگی و فراغت. صورت ظاهر آن تلاش بی‌وقفه است و جلوه درونی آن صلح و سکوت

در نگاهی از بیرون ضرورت؛ یگانه‌عامل طبیعت است. ضرورت است که در همه کار نیروی محرک است، غنچه را گل می‌کند و به حکم آن از گل میوه می‌زاید و میوه تخم خود را در خاک می‌افشاند و تخم زنده می‌شود و می‌روید و باز می‌بالد و ضرورت است که زنجیر پیوسته زندگی را می‌بافد. اما همین گل با دل آدمی سخن می‌گوید. در این عرصه دیگر جایی برای فایده‌عملی آن نیست، اینجا گل بی‌چون و چرا، نماد «آرامش» و «فراغت» می‌شود. (گیتانجالی، مقدمه آندره ژید؛ مترجم حبیبی؛ ص ۱۷۷)

در بیشتر شعرهای تاگور دو تم حضور دارد، یکی «انسان» و دیگری مطلق حیات که این یک‌گاهی به شکل طبیعت دارنده روح و گاهی ملموس‌تر در هیأت «تو» جلوه می‌کند

تاگور تأکید می‌کند که طبیعت برای آنکه معنایی داشته باشد به «روح» نیاز دارد، می‌گوید: «طبیعت صرفاً یک انبار نیرو نیست خانه روح انسان نیز هست.» (The march of india, p.17)

ناگفته نماند، همانگونه که نمودهای طبیعت چشمشان به انسان است و کمال خود را می‌جویند، انسان نیز به این بستگی آگاهی دارد. می‌داند که سرنوشت او این است که این شکاف را پر کند و عمیق‌ترین معنای طبیعت را بیرون آورد.

در واقع تاگور تمام وقت احساس می‌کند که طبیعت باید به فراسوی خود نگاه کند و یا به عبارت دیگر، هستی باید خود را در روانی آگاه خلاصه کند. (صدای ستاره، سکوت درختان؛ مقاله از علی پاشایی، ص ۱۹۱ و ۱۹۳ و ۴)

تاگور به این بسنده نمی‌کند که بگوید، طبیعت و انسان به هم بسته‌اند بلکه او این اندیشه را می‌پروراند. به نظر او آنچه انسان را به طبیعت می‌پیوندد «حیات» است که میان انسان و طبیعت مشترک است چراکه تمام اینها فقط جلوه‌های متفاوت یک معنا اند که معنی حیات از نظر او «ریتم و زیبایی» است و می‌توان آن را در یک «جریان ازلی حیات» و «انرژی حیاتی» خلاصه کرد<sup>۱</sup>. حضور این انرژی در طبیعت و نیز در انسان که یوگا هم بر آن تأکید می‌کند، یگانگی آن دو را ناگزیر می‌کند

تاگور بر این نظر است که سنت اندیشه هندی مبتنی بر شناخت بی‌واسطه خویشاوندی انسان با طبیعت است، حال آنکه گرایش اندیشه غربی بر تأکید کشاکش میان این دو است (همان ص ۱۹۸)

تاگور تجربه زیبا شناختی طبیعت را به منزله لذت احساس یگانگی و همدلی در نظر می‌گیرد که عبارت است از بیرون آمدن از نفس و یکی شدن با طبیعت اما این تجربه صرفاً بیرون از نفس نیست بلکه درونی سازی طبیعت است. «ای مادر! ما کودکان دلتنگ و افسرده تویم که از ملکوت به سویت باز آمده ایم» (جهانبگلو

، ۱۳۸۹ ص ۱۱۱) (پرندگان آواره؛ تاگور؛ مترجم تفضلی)

## انسان از نگاه تاگور

در بینش تاگور انسان شناسی به زیبایی شناسی مربوط می‌گردد او از طبیعت «کمال زیبایی» ما را به «کمال انسانی» می‌رساند؛ یعنی انسان کامل از نظر او کسی که از کَلِّت بهره‌ای داشته باشد بدل به کُل می‌شود. نظر رابیندرانات در باب انسان کامل، او را در زمره آموزگاران معنوی بزرگ بشر قرار می‌دهد. (جهانبگلو، ۱۳۸۹ ص ۱۱۰)

تاگور جهان هستی را تجلیگاه، یا به اصطلاح هندوان، بازی‌گاه آفریدگار می‌داند و انسان را کاملترین نماینده روح اعظم عالم هستی، همچون قطره‌ای محدود. مقید در دریایی نامحدود و بی‌آغاز و انجام می‌بیند که در ظاهر و در کمیت و مقدار از هم جدا، ولی در حقیقت ذات و هستی، یگانه و واحدند. کمال انسانی در شناخت این جدایی و برطرف کردن آن است شناخت نامحدود در محدودیت انسان و رسیدن انسان محدود به هستی نامحدود. (تبارو اندیشه تاگور؛ سخنرانی دکتر مجتبابی، ص ۸)

در اندیشه تاگور روح انسان آزادی‌خواه او را به کار می‌اندازد. انسان بر طبیعت تأثیر می‌نهد و هنر و زیبایی می‌آفریند ولی در آفرینندگی چنان هوشیاری از خود بروز می‌دهد که می‌تواند قفس محدودیت‌ها را بشکافد و خود را به تعالی برساند.

بنابراین هنر؛ نه به عنوان نمایش اشیاء بلکه به عنوان مکاشفه خود انسان تنها پلی است که انسان را به شخص متعال می‌پیوندد و با آنکه انسان آفریده خداست، با نیروی خلاقیت می‌تواند به تحقق خدایی نزدیک گردد. از نظر او «فرد انسانی قربانی بی‌پناه تقدیر یا ضرورت نیست» بلکه برعکس؛ دستیار خداوند در خلق واقعیت است به همین سبب انسان را موجودی با شخصیتی جهانشمول می‌داند. به عقیده او آنچه که انسان را از دیگر موجودات متمایز ساخته «شخصیت» است که در خلاقیت و زیبایی تجلی می‌یابد. (در جستجوی نامتناهی؛ جهانبگلو، ص ۶۳)

طبق نظریه تاگور، شخصیت و خلاقیت انسانی لازم و ملزوم یکدیگرند. فرد نمی‌تواند بدون اینکه انسانی شخصی باشد، خلاق باشد. به عقیده او شخصیت مقوله‌ای انسان شناختی است که انسان را در فاصله‌ای از دنیای معرفت عمومی و انسانهای معمولی و مسائل بی‌اهمیت و جزئی قرار می‌دهد و وجود انسان را بر حسب رابطه‌اش با جهان به لحاظ نامتعارف، غیرسودمدارانه و شخصی آشکار می‌کند. در واقع هدف اصلی فلسفه انسان این است که روشی را مورد بررسی قرار دهد که در آن زندگی انسان در رابطه با دنیا پیش می‌رود.

به عنوان یک شاعر، نگاه او به دنیا، نگاه به یک کُل مرکب بود که با معنای انسانی پذیرفته می‌شود و فهم و درک آن مستلزم مشارکت انسان؛ پایداری در آن و تبادل افکار با آن است.

به عقیده تاگور؛ انسان زندگی را با طبیعت حیوانی آغاز می‌کند؛ اما در عمق او جریان کلی انسانی هست؛ که طبیعت حیوانی را مطیع حقیقت انسان به منزله‌ی روح کلی می‌کند.

به عقیده او، هماهنگی میان فرد و جهان ریشه در بنیان تفکر متافیزیکی هند داشت. تاگور این دیدگاه را در مقاله مشهور سادانا مجدداً تصدیق کرد. به گفته او «تمام تأکید هند بر هماهنگی میان فرد و جهان است.» (روح هند؛ جهانبگلو، ترجمه فیاسی ۱۳۸۹ ص ۹۳)

## خدا از نگاه تاگور

سفرهای تاگور به خارج از شهر کلکته و به ویژه به بخشهای شمالی بنگال، این فرصت را به او داد تا با زندگی کشاورزان و تپه‌دستان و محرومان بیشتر آشنا شود و دیدگان او را با مظاهر طبیعت بیش از پیش عجین گردد و نتیجه این سیر و سلوک نه تنها موجب نگارش قریب نود داستان کوتاه شد که در مجموعه‌ای با عنوان «داستانهای کوتاه» به چاپ رسید، بلکه باعث سرودن مجموعه‌ای از شعرهای صوفیانه و عارفانه گردید که بعدها با تغییراتی با عنوان «گیتانجالی» انتشار یافت و با نشر این مجموعه به زبان انگلیسی نام تاگور جهانگیر شد و جایزه نوبل را از آن خویش کرد.

تا پیش از انتشار مجموعه گیتانجالی؛ آنچه بیشتر اساس فکر و ذوق او را در سروده‌ها و نوشته‌هایش تشکیل می‌داد؛ ستایش طبیعت و عشق به انسان بود اما در گیتانجالی، این ستایش و پرستش متوجه «خدا» شد و «عشق ربّانی» جایگزین عشق انسانی گردید.

در این کتاب شاعر کوشیده است؛ آرمان روحی هند باستان را کشف کند و آن را با واقعیت امروز این مرز و بوم منطبق سازد و این غایت چیزی نیست، مگر نظام هماهنگ جهان هستی که همه عناصر متغیر حیات را با یکدیگر گرد آورده و همه را با نظم حیرت انگیزی به حرکت و تلاش واداشته است.

تاگور این حقیقت را دریافت که بر سریر فرمانروایی این عالم وجود؛ یک تن نشسته و جز او نیست. و همه جا در مجموعهٔ ارمغانهای شعری خویش این را بازگو کرد. (گیتانجالی؛ تاگور، شهباز، ص ۶۵)

رابیندرانات تاگور با سرودن مجموعهٔ اشعار گیتانجالی با یکصدوسه سرود؛ در وهلهٔ نخست، نیتش ستایش پروردگار و حرمت گذاری به آدمیان بود گیتانجالی یا ارمغان های شعری، نخست با راز و نیاز خود شاعر با آفرینندهٔ بزرگ آغاز می شود. چند سرود اول، ترجمان احساس سخن سراسر با خالق که به او زندگی و تندرستی و شادکامی بخشیده و دیدگان او را بسوی زیبایی های جهان هستی گشوده است.

تاگور یک فیلسوف خداپرست است؛ برای او نقطهٔ نهایی واقعیت هستی؛ آفریدگاری است که مظهر بی چون و چرای جمال و کمال است.

او خدا را از چشم یک اندیشمند هندی می بیند. در کتاب «مذهب انسان» چنین می نویسد: «مهم نیست که آن ذات ربّانی را چه نام بنهیم. او در تاریخ معتقدات ما، والاترین مقام را احراز کرده است. شاید از این نظر که او جلوهٔ انسانی دارد و به مسئلهٔ گناه و صواب مفهوم قابل درک می دهد و نوعی زمینهٔ ابدی به آرمان های کمال پسندی بشر که در ذات طبیعت خود انسان وجود دارد می بخشد. (برگرفته از کتاب مذهب انسان ص ۲۲۹) (همان ص ۶۸ و ۷۵)

تاگور «خدا» را از دو زاویه می نگرد:

- ۱- یکی آنکه او پروردگاری است در ورای حد انسان و همهٔ کائنات و دستیابی به او کار این جاندار حقیر و ناتوان نیست.
  - ۲- و دیگر خدایی که در دل و جان خود انسان است و همهٔ زیبایی های وجود آدمی از اوست.
- این خدا مجموعهٔ حقیقت ها؛ زیبایی ها و خوبی هاست. انسان قادر است به «حقیقت» دست یابد از راه اینکه «معرفت» بیاموزد. به «زیبایی» برسد از طریق اینکه، مسرت ها و لذت های طبیعی این جهان را دریابد و به «خوبی» برسد از رهگذر اینکه تلاش کند و به خدمت خود و دیگران پردازد.
- در نظر تاگور؛ «هنر»، «فلسفه» و «مذهب» هر سه طرّقی هستند که پوینده را به معبود خویش نزدیک می کند. (سریواستاوا، ص ۲۶)

در مورد هنر می گوید: «هنر همچون چوبدستی یک جادوگر است که با هر چه تماس پیدا کند به آن واقعیتی نامرئی می بخشد و آن را با وجود شخصی ما مربوط می سازد. و جهان به عنوان یک اثر هنری، کار هنرمند اعلائی است که به صورت تصویرساز جلوه گر می شود و از صورت ظاهری و مادی زندگی هرگز نمی توان به چگونگی ذات آن پی برد.»

و فلسفه اعتقادی آدمی را چنین به تصویر می کشد که: «همهٔ واقعیات دیگر به تدریج و در جریان تجربه های ما تحقق می یابند و درک و دریافت ما از آنها دائما دستخوش تغییرات متضاد می شود زیرا مدام اطلاعات و مفاهیم تازه ای را کشف می کنیم و هرگز نمی توانیم مطمئن باشیم که سرشت کامل و نهایی همه چیز را می دانیم. اما از راه اعتقاد، که برای بیان و تأیید خود نیازی به بحث و استدلال ندارد، می توانیم بدون هیچ کوششی به چنین دانشی برسیم.»

و در مورد مذهب اینطور بیان می کند که: «اگر میل ندارم که از نظرم دربارهٔ مذهب سخن بگویم از آن رو است که من به سبب آنکه اتفاقاً در محیط یک مذهب خاص متولد شده ام با آرامی و تسلیم از دروازهٔ اعتقادات مذهبی خود نگذشته ام. من در خانواده ای به دنیا آمدم که پیشاهنگان احیای مذهب در کشورم بودند و می کوشیدند؛ دینی تازه براساس گفته های خردمندان باستانی هند که در اوپانیشادها بیان شده؛ عرضه دارند. اما با طبع ویژه و خاص خودم؛ برایم غیرممکن بود که عقاید مذهبی را تنها از آن رو که کسانی در اطرافم آنها را قبول دارند؛ درست بدانم و بپذیرم. مذهب من اصولاً مذهب یک شاعر است و ادراک مذهبی من هم از همان راههای ناشناخته و ناپیدایی فرا می رسد که الهامات موسیقی خود را حس می کنم.» (سیمای هند؛ تفضلی، ۱۳۷۸ ص ۲۱ و ۲۳ و ۲۳)

به نظر تاگور؛ فرجام پویندگی انسان در گذرگاه زندگی، شناخت خداست. در انسان و خدا، نوعی وحدت و هماهنگی هست. خردمندان و فرزانتگان، از این جویبار یگانگی و پیوستگی انسان و خدا الهام می گیرند.



یک فرد مُتَدین و پرهیزگار و خداپرست با خویش می اندیشد که من با او یک پیکر واحد ، با آن قادر متعال ، با آن لایزال و با آن مظهر کمال.» (گیتانجالی؛ تاگور، شهباز، ص ۷۷)

با دقت نظر در اشعار و نوشته های تاگور زیبایی و روشنایی حقیقی می توان دریافت که در هاله ای از تفکر و غور در این شناخت رازناک و یگانه برای مردم سرزمینش قرار و ایشان را همچون خود به یگانگی خالق بی همتا و یکتاپرستی فرا می خواند. اما به قول خودش ؛ غریبان زودتر و بهتر از مردمان سرزمین خودش این را دریافتند.

او زمانی که جایزه نوبل را به خاطر این اثر ارزشمندش دریافت می کند در این خصوص می گوید: «آن ناسزاها که من از هموطنان خود شنیدم اندک نبود و با این حال من با شکیبایی تحمل کردم ؛ حقیقتش را بخواهید من نمی دانم چه پیش آمد که جهان خارج از دنیای من ، نظری بسوی من افکند. من نمی دانستم آن پروردگاری که در شرق نشسته و من همواره سر بندگی بر آستانش ساییده بودم ، در غرب دست عنایت خویش را بسوی من دراز خواهد کرد.

آنچه من امروز حاصل کرده ام ، مرحمتی است از سوی آن پروردگار و بس و من تصور نمی کنم که اعطای جایزه نوبل سبب شود که ناگهان ارزش ادبی و هنری یک دریافت کننده جایزه بالا رود.» (دهباشی ، ۱۳۹۲ ، مجله ش ۱۸۰۷)

**شانته نیکتان:**

مسئله آموزش در کانون اندیشه اجتماعی-سیاسی تاگور جای دارد . او نظریه های گوناگون خود را در زمینه دین ، سیاست ، اجتماع و هنر همه را در بستر « آموزش» قرار می دهد و در این مسیر مطرح می سازد دهد . و معتقد است که « آموزش کشتی است که گرانبهاترین کالای زندگی را حمل می کند.»

تفاوت او با سایر پیشوایان نهضت سیاسی هند در این بود که وی عقیده داشت که پیش از ایجاد هر نهضت ملی باید افراد آن ملت برای قبول آن آمادگی فکری و معنوی داشته باشند و استقلال روحی و فکری را شرط اصلی استقلال سیاسی می دانست و بالا بردن میزان معرفت و بینش مردم را بزرگترین خدمت محسوب می داشت و از این رو به تعمیم آزادی فکر و بیان اعتقادی تام داشت .

آموزش کلید نظام اندیشه تاگوری است و او از این طریق ؛ سنت اندیشه هندی را جان می بخشد و همزمان راهی به دل فرهنگ غربی می جوید. ( جهاننگلو ، ۱۳۷۹ ص ۴۷ )

با دیدگاهی که تاگور نسبت به طبیعت و انسان دارد ؛ شگفت آور نیست دیدن اینکه تاگور ، انضباطی گری و یکسان سازی را رد می کند و نظریه آموزش خود را بر مبنای حالتی همدلانه از هم پیوندی با جهان پیرامون ارائه می دهد.

تاگور معتقد است که آموزش باید شخصیت کودک را در بستر طبیعت بیورود و بگذارد کودک در هماهنگی با آن باشد. (روح هند ، جهاننگلو ، ترجمه قیاسی ؛ ۱۳۸۹، ص ۱۱۳)

تاگور سرانجام موفق شد تا در دسامبر سال ۱۹۰۱ با وجود مشکلات فراوان در نزدیکی کلکته مدرسه ای به نام « آرامکده » یا « شانته نیکتان » را تأسیس کند و به میل و سلیقه خود ؛ تعلیم و تربیت عده ای از نوباوگان سرزمین خود را به عهده گیرد . او با روشهای جدید تعلیم و تربیت آشنا بود و می خواست شاگردان خود را در محیطی آزاد و طبیعی پرورش دهد . شانته نیکتان در میان جنگلی پرصفا قرار گرفته بود و بر دروازه آن ؛ این جملات دیده می شد: « در این مکان باید خدای یکتا و نادیده عبادت شود.» و کسانی که در آنجا زندگی می کردند باید سه اصل را رعایت می کردند : اولاً از پرستش بت ها پرهیز کنند . ثانیاً درباره مذاهب دیگر بد نگویند و ثالثاً هیچ جاندار را نیازارند. (چیترا، مترجم دکتر مجتبابی ، ۱۳۳۴ ص ۱۸)

تاگور روح فلسفه خود را که مبتنی بر « آرامش» و «دوستی» نوع انسان است را بر اسلوب تربیت مدرسه خود تطبیق کرده و منظور او ؛ حفظ تعادل قوای روحی طفل و جلوگیری از افراط و تفریط در کارها است . او به همین منظور قبل از افتتاح مدرسه در بیانیه ای خطاب به هموطنانش هدف خود را از تأسیس این مدرسه چنین بیان می کند: « برای احیای روح تهذیب قدیم در مملکت به تأسیس مدرسه ای تصمیم دارم که در آن مدرسه داوطلبان تحصیل به مقصدی بالاتر و والاتر از تفوق در علوم و فنون رهبری شوند و آن عبارت از نیکو شناختن جهانی است که در آن زندگی می کنند در این مدرسه هیچگونه وسایل خوشگذرانی و لذت موجود نیست و شاگردان به زندگانی ساده و صحیح عادت می کنند



برای نشستن؛ شاگردان؛ میز و صندلی ندارند ولی بوریاهایی هست که هنگام تدریس در زیر درختان گسترده تا بر آن بنشینند و زندگی ساده را بگذرانند. می‌خواهم نوباوگان با گیاهان و درختان برویند و بزرگ شوند و به دور از زندگانی کشنده شهرها که در میانه چهار دیواری خشک و بی روح قرار گرفته طبیعت و نشاط روحی ایشان از میان نرود.» (رابیندرانات تاگور؛ محیط طباطبائی؛ ۱۳۱۰، ص ۵۴ و ۵۵)

تاگور طی تجارب متعدد آموزشی اش در شانتی نیکتان، به این نتیجه می‌رسد که آموزش عمیقا ریشه در طبیعت دارد. در واقع او بر اتحاد میان آموزش و زندگی تأکید دارد. به همین دلیل او می‌گوید که برنامه‌دستی اساسا باید بر محور طبیعت بچرخد؛ همراه با برگزاری کلاس‌هایی در فضای آزاد و گشت و گذار در محیط طبیعت. از این رو برای تاگور؛ پرورش روحیه‌ی طبیعی و زیبا شناختی کودک به اندازه‌ی پرورش عقلی اهمیت دارد.

تاگور سالها در این آرزو بود که در نزدیکی شانتی نیکتان؛ دانشگاهی تأسیس کند و دانشجویان ملل مختلف را گرد هم آورد؛ تا تمدن‌های بزرگ جهان را مورد مطالعه قرار دهند و با رسوم و سنن یکدیگر آشنا شوند. عاقبت در سال ۱۹۲۱ دانشگاه علوم جهانی با کمک چند استاد اروپایی در شانتی نیکتان رسماً افتتاح شد و در سالهای بعد نیز شعبه‌های دیگری برای راهنمایی دهقانان و تعلیم نجاری و آهنگری و... بدان افزوده شد. و دو سال بعد هم مجله‌ای به نام دانشگاه فوق در همان جا انتشار یافت که به بحث درباره‌ی تمدن و فرهنگ و ادب ملل مختلف جهان اختصاص داشت. (جیترا؛ تاگور؛ ترجمه مجتبیایی؛ ۱۳۳۴، ص ۲۳)

اندیشه‌ی ترکیب میان ارزش‌ها و تمدنها سرانجام با گشایش همین دانشگاه تولد یافت و بدین سان تاگور کوشید تا بار دیگر رؤیای شانتی نیکتان را تحقق بخشد، یعنی جستجوی حقیقت با روحیه‌ی برادری جهانی؛ به دور از هر گونه تعصب نژادپرستی و خشونت.

#### نتیجه:

رابیندرانات تاگور بدون شک یکی از بزرگترین نوابغ ادب جهان است. نوشته‌های او به اکثر زبانها ترجمه شده و نمایشنامه‌هایش در ممالک بزرگ جهان ارزش و محبوبیت خاصی یافته است. وی نه تنها در فلسفه و ادب هند قدیم تبحر داشت؛ بلکه با فرهنگ اروپا نیز آشنا بود و در شعر انگلیسی از شاعران آن کشور مطالعات وسیعی داشت.

نمایشنامه‌های تاگور بهترین جلوه‌گاه افکار و عقاید اوست و این نمایشنامه‌ها بیشتر بر افسانه‌های هند قدیم بنا شده؛ لکن فکر و ذوق تاگور رنگ دیگری به آنها داده است. تاگور علاوه بر شعر و داستان و نمایشنامه؛ مقالات سیاسی و اجتماعی و ادبی بسیاری نیز در جراید معروف هند انتشار داده و در مجامع مختلف در موضوعات ذکر شده؛ سخنرانی‌هایی کرده.

خدمات تاگور به موسیقی ملی هند نیز خالی از ارزش و اهمیت نیست. او خود در این باره می‌گوید: «شاید روزی تمام اشعار من فراموش شوند؛ ولی این آهنگها همیشه در میان هم میهنانم باقی خواهند ماند (اشاره به سرود ملی هند).»

تاگور در راه سعادت و ترقی ملت خویش؛ گام‌های بزرگ برداشت و رشد فکری مردم هند را به جهانیان مدلل ساخت.

پس از نگاهی هرچند کوتاه به شخصیت تاگور؛ بهتر دیدیم که آنچه را در قالب این مقاله نسبت به عقاید تاگور در زمینه‌های مختلف و به خصوص دیدگاه او نسبت به طبیعت؛ انسان؛ خدا، آموزش و عشق را که تا حدی مختصر و در حد بضاعت خود؛ با توجه به مطالعاتی که در این مدت و در همین راستا در احوالات او داشتم را در قالب سخنان حکیمانه و زیبای خود او برای خوانندگان محترم عرضه دارم تا با مطالعه و غور در آن؛ باشد که دریچه‌ای هر چند کوچک رو به دنیای درون و افکار این شاعر و اندیشمند بزرگ جهانی؛ فتح بابی باشد در خور این شخصیت ادبی مشرق زمین.

با دقت نظر در سخنان و عقاید تاگور از زبان خودش به خوبی می‌توان پی برد که چگونه او این طبع درونی را تبدیل به یک روح بلند انسانی کرد و عشقی که از ابتدا نسبت به طبیعت در وجودش موج می‌زد تبدیل به یک عشق الهی و درونی گشت و در این راستا نه تنها یک لحظه از پای ننشست بلکه با آموزشی نو و در خور تمجید یک تنه به میدان آمده و در راستای اهداف بلند مدت دست به کار آموزش کودکان و نوجوانان زد تا به قول خودش؛ روحیه‌ی عشق به طبیعت را از دل طبیعت به دل انسانها از همان ابتدای شکل‌گیری افکار و اندیشه‌هایشان راه داده تا مسیری درست و روشن و ماندگار در زندگی دنیا و آخرت را که همانا اتصال به مبدأست، نه تنها برای خود ایشان بلکه برای آینده‌ی کشورش نیز رقم بخورد.



تاگور می گوید: «زندگی همواره خلاق است؛ زیرا در خود آن نیروی سرشار و اضافی را دارد که پیوسته از حدود مرزهای زمان و فضا بیرون می زند و سرریز می کند و با بی قراری و نا آرامی ماجراهای بیان خویش را به صورتهای گوناگون دنبال می گیرد تا از این راه به موجودیت خویش آگاهی یابد. این فضای فیضان و سرشاری نیروها در انسان؛ زیر سلطه تخیل و تصور او است همچنان که فضای اطراف زمین زیر تسلط نور است. این فضای زنده به ما کمک می کند که به واقعیات نامربوط و ناموزون و پراکنده؛ هماهنگی موزونی ببخشیم و بعد هم آن را به فعالیت‌هایی در آوریم که تنها انگیزه آنها؛ لذت بردن و شادمانی از کمال است؛ همین وضع «انسان جهانی» را در وجود ما برمی انگیزد که پیام آور و سازنده همه زمانها و همه سرزمینها است. آنچه در زبان عامیانه «زیبایی» می نامیم، تنها از آن رو موجب شادمانی ما می شود که نمی توانیم حقیقتی را که در آنها به کمال است؛ نفی کنیم و نپذیریم.»

تاگور اضافه می کند که: «واقعیت وجود ما در این نکته است که چیزهای دیگری هم وجود دارند «من هستیم» که در من است؛ وقتی عمیقاً خود را درک می کند که با «تو هستی» روبرو گردد. گذشتن از این مرز؛ شادی و مسرتی را بوجود می آورد که در زیبایی در عشق و در عظمت احساس می کنیم. خود را فراموش کردن و در مرتبه عالی تر خود را قربانی کردن؛ اعتراف ما به شناسایی و تجربه بی پایان است.»

دعای تاگور همیشه این بود که: «ای خدای بزرگ؛ ریشه لئامت و پستی را در قلب من خشک ساز... مرا توانایی بخش تا عشق خویش را در عبادت تو؛ سودمند و ثمربخش گردانم.»

#### منابع و مأخذ:

#### دایره المعارف ها

1. Britannica MICROPAEDIA – Ready – Reference –11 Solovyov Truck , page 496
2. ENCYCLOPEDIA OF Hinduism constance A . Jones and James D . Ryan J . Gordon Melton,series Editor – page 433
3. THE OXFORD DICTIONARY OF WORLD RELIGIONS EDITEP BY JOHN BOWKER – page 940

#### کتاب ها

4. God and its' Relation with the finite self in Togores' philosophy , writer:A-K-serevastava,Dehle , page 26 .
5. Last poern or Farewell my friend – Rabindranath Tagore 17
6. Tagore the Eternal seeker.footprints of a world Traveller.Edited By ( Suryakanthi Tripathi,Radha
7. Chakravarfy Niredita Ray) Published by ICWA and vij Books India Pvt Ltd,New Delhi,Tagor in Iran page 358-379

۸. پورداؤد؛ ابراهیم؛ صدبند تاگور؛ انتشارات: دانشگاه تهران؛ تهران ۱۳۴۰
۹. تاگور؛ رایبندرانات؛ آبشار در حصار: (بررسی زندگی و آثار رایبندرانات تاگور-اولین برنده جایزه نوبل تازه آسیا به همراه ترجمه نمایشنامه آبشار در حصار) مترجم: افشین عموزاده لیچایی؛ چاپ: پارت، چاپ یکم سال ۱۳۹۲
۱۰. تاگور؛ رایبندرانات؛ آواره؛ ترجمه: ناصر ایراندوست؛ تهران؛ نشر اردیبهشت؛ ۱۳۶۳
۱۱. تاگور؛ رایبندرانات؛ پرنده ای که در من آوازی خواند؛ اشعار کبیر؛ مترجم: لیلا فرجامی؛ انتشارات آهنگ دیگر ۱۳۸۹
۱۲. تاگور؛ رایبندرانات؛ حالات عارفانه؛ داستانهای کوتاه؛ مترجم: سینجیتا گوپتا؛ مترجم: مینا اعظامی؛ ویراستار: علی ابوطالبی؛ ناشر: صورتگر ۱۳۸۷
۱۳. تاگور؛ رایبندرانات؛ چیترا؛ مترجم: دکتر فتح الله مجتبیایی؛ تهران؛ کانون انتشارات نیل؛ ۱۳۳۴





۱۴. تاگور؛ رایبندرانان؛ خانه و جهان؛ ترجمه: زهرا خانلری (کیا)؛ تهران؛ نشر توس؛ ۱۳۶۷
۱۵. تاگور؛ رایبندرانان؛ دوپنجره، دونگاه؛ جبران خلیل جبران؛ مترجم: حسن هاشمی داران؛ چاپ ایجد، جهان اجتماعی؛ چاپ یک؛ سال ۱۳۸۰
۱۶. تاگور؛ رایبندرانان؛ سروده های صوفیانه گیتانجالی و مروری در زندگی نامه رایبندرانان تاگور؛ ترجمه: حسن شهباز؛ تهران انتشارات علمی تهران؛ ۱۳۶۳
۱۷. تاگور؛ رایبندرانان؛ کشتی شکسته؛ مترجم: عبدالمحمد آیتی؛ نشر نگاه ۱۳۹۳
۱۸. تاگور؛ رایبندرانان؛ کودکی من در هند؛ مترجم: امیرحسین اکبری شالچی؛ ویراستار: سیدامین موسوی زاده؛ نشر: روزگار سال ۱۳۹۰
۱۹. تاگور؛ رایبندرانان؛ ماه نو مرغان آواره؛ مترجم: علی پاشایی؛ نشر ثالث؛ ۱۳۹۱
۲۰. تاگور؛ رایبندرانان؛ ملی گرایی؛ مترجم: بنفشه جعفر؛ ویراستار: کاوه عزیزی؛ ناشر: روزگار نو ۱۳۹۵
۲۱. تاگور؛ رایبندرانان؛ نغمه های جاویدعشق؛ گیتانجالی؛ مترجم: فرامرز جواهری نیا؛ ناشر: مثلث ۱۳۸۸
۲۲. تاگور؛ رایبندرانان؛ نغمه ها یا صدبند؛ ترجمه: م. ضیاءالدین؛ تهران؛ مؤسسه مطبوعاتی عطایی؛ ۱۳۴۷
۲۳. تاگور؛ رایبندرانان؛ نیلوفر عشق؛ مترجم: علی پاشایی؛ چاپ دوم با تجدیدنظر؛ تهران؛ طهوری؛ ۱۳۵۵
۲۴. تفضلی؛ محمود؛ سیمای هند؛ ویراستار: فریبرز مجیدی؛ چاپ: کتاب سرا؛ تهران ۱۳۷۸
۲۵. توفیقی؛ حسین؛ ره توشه ای از هند، سرزمین شگفتی ها؛ تهران؛ حکیم نظامی؛ ۱۳۸۰
۲۶. جهاننگلو؛ رامین؛ تاگور وجدان بشر؛ ترجمه: خجسته کیا؛ تهران؛ نشر نی؛ ۱۳۷۹
۲۷. جهاننگلو؛ رامین؛ در جستجوی نامتناهی-شناختنامه (مجموعه مقالات)؛ به کوشش علی دهباشی؛ تهران؛ انتشارات کتاب نشر نیکا؛ ۱۳۸۸
۲۸. جهاننگلو؛ رامین؛ روح هند؛ مترجم: زهرا قیاسی؛ نشر نی؛ ۱۳۸۹
۲۹. جهانی نوق؛ مجید؛ گزیده اشعار «صدبند» تاگور؛ به ضمیمه شرح زندگی، افکار و آرای او؛ ناشر: دانشگاه معماری و هنرپارسی سال؛ ۱۳۹۴
۳۰. دهباشی؛ علی؛ شناخت نامه رایبندرانان تاگور؛ تهران؛ نشر نیکا؛ ۱۳۸۸
۳۱. رادفر؛ ابوالقاسم؛ اندیشه های رایبندرانان تاگور؛ ناشر: بدیهه؛ چاپ ۱ سال ۱۳۸۹
۳۲. کوماری؛ باسانتا؛ پیام فلسفی تاگور؛ ترجمه: هاشم بنایور (مجموعه مقالات)؛ به کوشش علی دهباشی؛ تهران؛ نشر نیکا؛ ۱۳۸۸
۳۳. گودوین؛ ویلیام؛ هندوستان «ادبیات»؛ ترجمه: فاطمه شاداب؛ تهران؛ ققنوس؛ چاپ شمشاد؛ ۱۳۸۷
۳۴. مجتبیایی؛ فتح الله؛ تبارواندیشه تاگور؛ (مجموعه مقالات)؛ به کوشش علی دهباشی؛ نشر نیکا؛ ۱۳۸۸
۳۵. محیط طباطبایی؛ محمد؛ رایبندرانان تاگور؛ تهران؛ شهریور ۱۳۱۰
۳۶. مشهور؛ پرویندخت؛ تأثیر عرفان اسلامی بر تاگور؛ تهران؛ ناشر: جلیل؛ چاپ ۱ سال ۱۳۸۴
۳۷. وتر؛ هربرت؛ قلب خدا، نیایش های رایبندرانان تاگور؛ ترجمه: ماریه قلیچ خانی؛ تهران؛ ناشر: نوروز هنر، چاپ ۲؛ ۱۳۸۵
۳۸. هند؛ به سفارش دفتر مطالعات سیاسی و بین المللی وزارت امور خارجه، تهران؛ وزارت امور خارجه؛ مرکز چاپ و انتشارات ۱۳۸۹

#### نشریات و مجلات و مقالات

۳۹. باستانی پاریزی، محمدابراهیم؛ سادهانا-یاتعالیم تاگور؛ مترجم: نشریه: دانشکده ادبیات و علوم انسانی دانشگاه تهران؛ سال نهم دی ۱۳۴۰؛ شماره: ۲ (پیاپی ۳۴)؛ کد مطلب: ۳۱۳۲۳۰
۴۰. دهباشی؛ علی؛ تاگور، گیتانجالی و حضورش در ایران؛ شماره: ۱۸۰۷؛ پنجشنبه ۲۴ مرداد ۱۳۹۲
۴۱. مجتبیایی؛ فتح الله؛ تاگور و عرفان بهگتی نو؛ ویژه نامه فرهنگستان (شبه قاره)؛ سال اول؛ شماره ۱؛ اول فروردین ۱۳۹۲؛ کد مطلب: ۳۲۳۹۴۱
۴۲. مجله بخارا؛ ویژه نامه رایبندرانان تاگور؛ شماره ۴۵؛ پاییز ۱۳۸۴
۴۳. اسدنیا؛ میترا؛ طبیعت و محیط زیست در ادبیات؛ روزنامه ایران؛ تاریخ: ۲۹ / ۱۱ / ۱۳۹۲؛ کد خبر: ۱۲۲۴۴
۴۴. کیخای فرزانه؛ احمدرضا؛ مبانی اندیشه فلسفی رایبندرانان تاگور؛ نشریه: مطالعات شبه قاره؛ شماره ۶؛ بهار ۱۳۹۰



## نشست مطالعات زنان

به دعوت پژوهشکده زنان، نشستی با حضور "دکتر محسن فاطمی" استاد دانشگاه هاروارد برگزار گردید. این جلسه در روز یکشنبه مورخ ۱۳۹۶/۱۲/۶ در سالن شورای پژوهشکده زنان تشکیل شد. در ابتدا قرار بود ساعت سخنرانی از ۱۰ تا ۱۲ صبح برگزار شود؛ اما از آنجا که برای تهرانی‌ها، شب عید از اول اسفند آغاز می‌شود، دکتر فاطمی مثل بسیاری از ما دانشجویان گرفتار ترافیک صبحگاهی خیابان‌های تهران شدند و جلسه در ساعت ۱۰:۳۰ آغاز شد.

دکتر فاطمی با تسلط کامل و قدرت بیان قوی به موضوع توانمندی‌های زنان پرداختند. اگر چه بررسی معضلات زندگی زنان در جامعه امروزی، موضوعی تکراری است؛ اما نحوه پرداخت دکتر فاطمی به مسائل زنان و مقایسه وضعیت آنان با جوامع غربی و همچنین مثال‌های روشن و ملموس ایشان در موارد مذکور به فهم بهتر موضوع کمک می‌کرد. در پاره‌ای از موارد استفاده از احادیث ائمه یا اشعار عرفانی مولانا این مبحث را شیرین‌تر و شنیدنی‌تر نیز می‌کرد.

### خلاصه‌ای از مطالب سخنرانی

در مطالعات زنان، ایذاء<sup>۱</sup> و خشونت نسبت به آنان از مسائل قابل بررسی است. چرا زنان مورد خشونت قرار می‌گیرند؟

- ۱- زیرا مردان، زنان را با نگاه فروتر می‌بینند.
- ۲- مردان خود را نسبت به خشونت به زنان محق می‌دانند.
- ۳- زنانی که مورد خشونت قرار گرفته‌اند علائمی همچون آسم، تنگی نفس، سردرد، میگرن، کمردرد از خود بروز می‌دهند.
- ۴- از جمله عواملی که می‌تواند با موانع توانمندی زنان مقابله کند، رسانه‌های جهان و NGOها هستند. گزاره‌های غلطی که در این مورد وجود دارد:
  - ۱- امروزه ایذاء زنان در جهان پایان یافته است.
  - ۲- مردها هم به اندازه زنان ایذاء را تجربه کرده‌اند، آن‌ها هم به تساوی مورد تهاجم لفظی و فیزیکی زنان قرار می‌گیرند.
  - ۳- ایذاء فقط محدود به طبقات اجتماعی پایین است.
  - ۴- زنانی که مورد خشونت قرار می‌گیرند، حقشان است.
  - ۵- زنانی که مورد ایذاء واقع می‌شوند، می‌توانند به آن خاتمه دهند (این باور نیز اشتباه است؛ زیرا مسائل فرهنگی و اجتماعی در این گزاره نادیده گرفته شده است).چگونه می‌توان از خشونت‌ها جلوگیری کرد؟

الف) درمان‌های عمیق در مواردی که زوجین هر دو تمایل به اصلاح داشته باشند، می‌تواند مؤثر واقع شود.  
ب) سرویس دادن به زنان، به طور مثال در آمریکای شمالی زنان شماره‌ای در اختیار دارند تا اگر مورد خشونت واقع شدند، با آن تماس بگیرند. در نتیجه پلیس فرد مجرم را دستگیر می‌کند. یا ایجاد پناهگاه‌هایی که محلی امن برای این زنان به شمار می‌آیند.

زنان، خود از چه سرمایه‌هایی برخوردار هستند؟ چگونه یک زن می‌تواند به توانمندی برسد؟  
فمینیست‌ها، توانمندی زنان را در تقابل با مردان می‌دانند. آنان مایلند استیلاي خود را نسبت به مردان نشان دهند. آنان سعی می‌کنند در فعالیت‌ها پیشرفت کنند. در استفاده از ابزارهای علمی، در حوزه مدیریتی، در حوزه فلسفه؛ ولی چون درونمایه فعالیت‌های آنان تقابلی است همه تلاش‌ها نهایتاً به تقابل و خلاف منتهی می‌شود.



زنان در رابطه با این معضل می‌توانند سه نگاه داشته باشند:  
 نگاه اول: اظهار توانایی با کنار زدن و تقابل مردان  
 نگاه دوم: نگاهی ملایم‌تر: "ما هم مثل مردان می‌توانیم از حقوق خود برخوردار باشیم"، اینجا صحبت از مساوات است. براساس رابطه عدالت محور مراتب را طی می‌کنیم.  
 نگاه سوم: mindfulness حضور و پویایی در لحظه؛ در توضیح این نگاه می‌توان گفت: "ما در هر کاری و هر بعدی می‌توانیم حاضرانه زندگی کنیم؛ می‌توانیم غایب نباشیم."  
 کارهای ناتمام همواره در ذهن انسان درگیری ذهنی ایجاد می‌کند. به هر میزان که زنان گره‌های عاطفی، فضاهای عاطفی ناتمام و اتصالات عاطفی همراه با مشکل را تجربه کرده باشند، توانمندی‌هایشان بیشتر زیر سؤال می‌رود. یکی از راه‌های ایجاد توانمندی، گشودن این گره‌ها و رفع تراحمات درونی است. اگر این‌گونه احساسات را سرکوب کرده باشند و کسی برای یاری در کنارشان نباشد، باعث استیصال بیشتر آن‌ها می‌شود.  
 گروه‌های حامی نقش بسیار مهمی را برای افراد دارند با این شرط که شماتت‌گر نباشند و رفتارهای مبتنی بر پذیرش داشته باشند.  
 هلن کلر می‌گوید: "با دوستان در تاریکی قدم زدن بهتر است تا در روشنایی تنها بودن."  
 راه رسیدن به سرمایه‌ی درون:

۱- تکلف‌زدایی و رفع تظاهرها

امام سجاد (ع) می‌فرمایند: "خداوندا مرا از تکلف‌ها دور کن."

۲- فهمیدن هویت واقعی و حقیقت وجود: به هر میزان که خانم‌ها هویت استعلایی خود را باور کنند، توانمندی آنان بیشتر آشکار می‌شود.

ایشان برای مثال حضرت زینب را شاهد آوردند. حضرت چون از هویتی استعلایی<sup>۱</sup> برخوردار بودند و نگرش خاص به جهان و خود داشتند، توانستند بر همه مصائب و بلاها فائق آیند و سختی‌ها را با مدیریت از سر بگذرانند.

(والسلام)





## مصاحبه با آقای دکتر شالچیان

ناظر در رابطه با جایگاه زن در عرفان از دیدگاه ابن عربی

مصاحبه کنندگان: تهمینه تابشی، سکینه اصغر پور

جایگاه زن در اندیشه ابن عربی

۱. درباره آفرینش زن از دیدگاه ابن عربی توضیح دهید؟

پیش از اینکه سراغ پاسخ این پرسش برویم، لازم می‌دانم که به برخی از کلیدهای فهم مباحث ابن عربی اشاره کنم. یکی از کلیدهای فهم مباحث ابن عربی این است که او بر این باور است که امور جهان اعتباری است و براساس نسبتی که هر کس با امور مختلف جهان و پدیده‌های مختلف آن دارد، برای هر شخص، واقعیتی اعتباری حاصل می‌شود. به بیان دیگر؛ ما در این جهان با واقعیت محض هرگز مواجهه‌ای نداریم و از نگاه خودمان هر چیزی را می‌بینیم و براساس نگاه خودمان و استعدادهای خودمان، هر چیزی را درک می‌کنیم.

نکته دوم این است که اگر افراد غیر سالک از یک منظر محدود، به جهان و پدیده‌های آن می‌نگرند عارفان از اعتبارهای مختلف و منظرهای مختلف، والبتة اعتبارهایی عمیق، به پدیده‌های جهان می‌نگرند و پدیده‌های جهان را تحلیل می‌کنند. بحث اعتباری بودن امور جهان بحثی بسیار مهم است که اگر کسی این موضوع را درک نکند، نه می‌تواند در مباحث عرفانی عمیق شود، و نه می‌تواند تحلیل‌های عرفانی بزرگانی همچون ابن عربی را دریابد.

یکی دیگر از کلیدهای فهم مباحث ابن عربی این است که توجه داشته باشیم که شیخ اکبر با توجه به مخاطب‌های مختلفی که دارد، در سطوح مختلف و با اعتبارهایی گوناگون به هر موضوعی می‌پردازد و ما برای اینکه فهمی درست از سخنان او داشته باشیم، باید تلاش کنیم که دریابیم که او هر سخنی را از کدام منظر و بر اساس کدام اعتبار گفته است. پس باید دقت کنیم که اعتبارهای مختلف را با هم خلط نکنیم.

پس از این مقدمه‌ی کوتاه، پاسخ پرسش اول شما را از اینجا آغاز می‌کنم که محی‌الدین زن را بر اساس اعتبارهای مختلف، مورد بررسی قرار داده است. نظر اصلی شیخ اکبر در مورد آفرینش زن این است که زن نیز مانند مرد در وهله‌ی اول یک انسان است و طفیلی مرد نیست. اگر محی‌الدین در برخی از مواضع از فتوحات اشاره کرده است که زن از استخوان دنده‌ی مرد آفریده شده است و جزیی از مرد است، این بحث او یک بحث تأویلی است و با توجه به اعتباری دیگر است و نباید تصور کرد که او واقعا بر این باور است که جنس مؤنث از استخوان دنده‌ی جنس مذکر آفریده شده است. روایاتی که در این باره به دست ما رسیده است از نظر سندی ضعیف است؛ اما محی‌الدین از این روایات ضعیف‌السند برای بیان نکته عرفانی خود، استفاده می‌کند؛ و درحقیقت، این روایت را تأویل می‌کند. پس دانستیم که از نظر محی‌الدین، زن نیز همانند مرد، یک انسان است که قابلیت دارد که کمالات انسانی در او ظهور کند و به خودی خود، اشکال و نقصانی در او نیست.

۲. از دیدگاه ابن عربی، چرا زن به مرد و مرد به زن تمایل دارد؟

ما می‌توانیم هر پرسشی را از منظرها و اعتبارهای مختلف و در سطوح مختلف بررسی کنیم و این پرسش نیز از این قاعده مستثنا نیست. تحلیل این موضوع از منظر نفسانی هرچند غلط نیست؛ اما سطحی‌ترین منظر است.

از منظری دیگر؛ زن و مرد گوهری واحد دارند، که همان گوهر انسانیت است، و زوجی هستند که همدیگر را می‌پوشانند و در کنار یکدیگر پویایی دارند و همدیگر را کامل می‌کنند و در کنار یکدیگر آرامش می‌یابند. محی الدین قائل است که همه چیز در هستی زوج است و همه چیز در حال امتزاج و در حال زوج شدن است، تا پویایی داشته باشد؛ و زن و مرد نیز به یک اعتبار، از این رو به یکدیگر میل دارند.

از منظری دیگر که منظری نمادین و مبتنی بر تأویل است، انسان کامل جامع ویژگی‌های کل است و جامع اسماء و صفات جهان انسانی است و ویژگی‌های زن و مرد در او جمع است؛ یعنی هم مظهر اسماء جلالی است، و هم مظهر اسماء جمالی؛ و زن نماد سالکی است که با سلوک باید کمال خود را بیابد. از این منظر نمادین، زن جزئی از مرد است که انسان کامل است؛ و میل زن به مرد در واقع نشانه میل سالک به انسان کامل و خضوع در برابر او است و میل مرد به زن در این نگاه نمادین، اشاره به میل کل به جزء یعنی میل انسان کامل به سالک دارد؛ زیرا سالک جزئی از مجموعه‌ی وجودی انسان کامل است.

۳. چرا ابن عربی در فصوص الحکم عنوان می‌کنند که شهود حق در زنان بزرگترین و کامل‌ترین شهود است؟ در این اعتبار، شیخ اکبر به این نکته توجه دارد که مرد در ارتباط با زن، اثرپذیراست؛ یعنی مجذوب زن می‌شود و از زن به عنوان مظهر حضرت حق، اثر می‌پذیرد؛ اما زن به این اعتبار که هم بر مرد اثر می‌گذارد و هم از مرد اثر می‌پذیرد، جامعیت دارد. پس معلوم شد که حضرت حق در زن به یک اعتبار، ظهور بیشتری دارد.

در اینجا لازم است یادآوری کنم که حضرت حق از منظر محی الدین که یک عارف وحدت وجودی است، فقط اثر گذار نیست؛ بلکه حضرت حق هم اثرگذار است و هم اثر پذیر. در واقع حضرت حق بر خودش اثر می‌گذارد؛ چون از نظر محی الدین، همه چیز مظهر حضرت حق است و در درون ساحت حق است؛ زیرا چیزی غیر حق اصلاً وجود ندارد، چون اگر چیزی غیر از حضرت حق وجود داشته باشد و اگر جهان بیرون از حضرت حق باشد، در واقع این مساوی است با محدود بودن حضرت حق و مساوی است با اینکه کسی یا چیزی هست که در برابر حضرت حق قرار دارد، که البته این از نظر موحدان غیر وحدت وجودی نیز غلط است.

۴. حضرت رسول (ص) عنوان کرده‌اند که در دنیا سه چیز را دوست دارند. چرا آن حضرت زنان را در کنار نماز و بوی خوش، مطرح کرده‌اند؟

بله، محی الدین در فص محمدی از کتاب فصوص الحکم به این حدیث نبوی استناد می‌کنند تا نکته‌های عرفانی خود را در ذیل این روایت بیان کنند. این حدیث نبوی این طور است که پیامبر (ص) فرمود: "از دنیای شما سه چیز محبوب من شد؛ زنان، طیب یعنی عطر و هرچیز خوشبو، و نور چشم من در نماز است."

در زنان و در عطر و هرچیز خوشبو و در نماز برای اهلش، جذبه‌ای هست که آدمی را به سوی خود جذب می‌کند؛ حتی این‌ها برای پیامبر (ص) نیز جذاب بودند؛ اما چرا حضرت رسول (ص) ابتدا به زن اشاره می‌کنند؟

محی الدین در فص محمدی در پاسخ به این پرسش، به اموری اشاره می‌کند؛ از جمله اینکه، حضرت رسول (ص) به عنوان نمادی برای انسان کامل، زن را بخشی از وجود خود می‌داند و از آنجا که به تصریح حدیث نبوی "من عرف نفسه فقد عرف ربه" خودشناسی مقدمه‌ی خداشناسی است، زن را مقدم می‌دارد و نماز را با تاخیر ذکر می‌کند.

محی الدین در جایی دیگر از همین فص تصریح می‌کند که از زنان رایحه خوش تکوین به مشام می‌رسد؛ و به بیان دیگر، زن هستی‌آفرین است.

محی الدین در فصوص الحکم همچنین این نکته را بیان می‌کند که حضرت حق هرگز مجرد از عالم ماده ظهوری ندارد و اگر مظهر کاملی برای حق بتوان در نظر گرفت، در یک اعتبار، زن است. پس اگر بخواهیم حق را در مظه‌ی اکمل، دوست بداریم و به او عشق بورزیم به زن می‌توان عشق ورزید. البته، محی الدین تصریح می‌کند که نفسانیت را با عشق نباید اشتباه کرد؛ زیرا عشق سراسر ایثار است؛ اما در نفسانیت، خودخواهی حکمفرما است.

۵. از نظر ابن عربی آیا زنان می‌توانند به درجات و مقامات بالای عرفانی دست یابند؟ اگر آری، این را چگونه می‌توان با سخن امام علی (ع) در نهج البلاغه که فرموده است عقل و ایمان زنان ناقص است، جمع بست؟  
بله، از نظر شیخ اکبر، زن و مرد در انسانیت و در همه احوال و مقامات و مراتب، مشترک‌اند و حتی زن در مراتب معنوی، می‌تواند به مرتبه قطیبت نائل شود؛ اما در مورد اینکه بر سیدید چطور می‌توان این سخن امام العارفین را با آن سخن امام علی (ع) جمع کرد باید عرض کنم که برای درک صحیح و قضاوت منصفانه در مورد هر سخنی باید بررسی کرد که آن سخن به چه مناسبت بیان شده است. امام علی (ع) این سخن را بعد از فارغ شدن از جنگ جمل بیان کردند.

می‌دانیم که جنگ جمل به تحریک عایشه برپا شد. پس مقصود امام علی (ع) مذمت عایشه و زنانی همانند اوست؛ نه اینکه جنس زن به طور کلی مقصود باشد. قرآن در آیه ۳۵ از سوره "احزاب" وقتی به توصیف مردان با فضیلت می‌پردازد، زنان را نیز دوشادوش مردان می‌آورد و هیچ فضیلتی اختصاصی برای مردان در امور معنوی قائل نمی‌شود.  
۶. کدام دیدگاه ابن عربی در باره‌ی زنان مختص خود اوست و یا قابل توجه است؛ دیدگاهی که دیگر عارفان کاملاً با آن مخالف بوده‌اند؟

من به عنوان نمونه، به چند مورد از دیدگاه‌های ویژه یا برجسته‌ی محی‌الدین درباره‌ی زنان، اشاره می‌کنم. در میان عارفان اسلامی که پیش از ابن عربی بوده‌اند، کسی را در خاطر ندارم که قائل بوده باشد که به یک اعتبار، زن مظهر کامل‌تری برای حضرت حق است، و مشاهده و شهود حق در زنان کامل‌تر است. از نظریات دیگر شیخ اکبر که ویژه اوست؛ این است که وی در فتوحات قائل شده است که زن به اعتباری، قوی‌تر از مرد است. او همچنین، در فصوص تصریح می‌کند که مؤنث بودن بر مذکر تقدم دارد و هر مذکری از مؤنثی به ظهور رسیده است.  
لازم است یادآوری کنم که برخی از اندیشه‌های عرفانی محی‌الدین به دیدگاه فقهی او نیز تاثیر گذاشته است تا جایی که او بر خلاف توده فقیهان، قائل است که در نماز جماعت، امامت زن برای مردان جایز است.  
۷. دیدگاه ابن عربی را درباره‌ی جایگاه زن در مظهریت و شهود اسماء الله توضیح دهید.

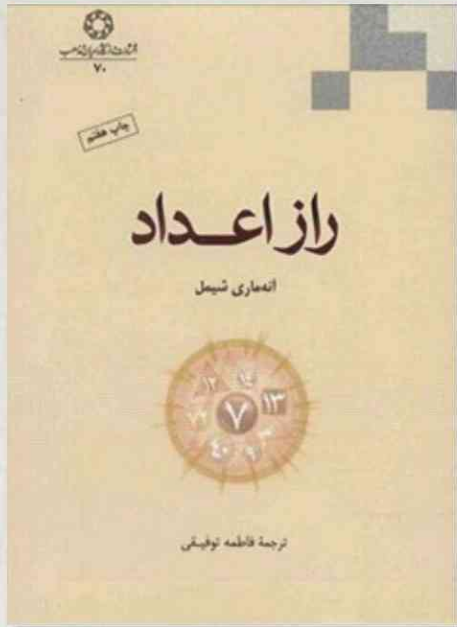
در ضمن پاسخ به یکی از پرسش‌های شما، عرض کردم که به یک اعتبار، شهود حضرت حق در زنان کامل‌تر است و یک وجه آن را از منظر محی‌الدین، به این صورت ذکر کردم که زن در نسبتش با مرد، هم اثرگذار است و هم اثر پذیر؛ یعنی جذابیتهای خاص دارد که مرد جذب او می‌شود و عاشق او می‌گردد و از سوی دیگر زن از مرد تاثیر می‌پذیرد. اکنون که در مورد جایگاه زن در مظهریت و شهود اسماء الله سؤال کردید لازم است به این نکته اشاره کنم که در اغلب مردان، صفات جلالی به ظهور می‌رسد و صفات جمالی در آنها کمتر به ظهور می‌رسد. مقصود از صفات جمالی فقط زیبایی نیست؛ بلکه مهربانی و عطوفت و رقت قلب و امثال آن را نیز شامل می‌شود؛ اما در زنان، صفات جمالی معمولاً ظهور بیشتری دارد و در برخی از زنان، صفات جلالی نیز همانند صفات جمالی ظهور دارد.  
البته، عارفان مراتب مختلفی دارند و برخی از ایشان که مراتب بالاتری دارند، اسماء و صفات جمال و جلال در ایشان جمع است و از این رو می‌توان دریافت که چرا محی‌الدین گفته است که در انسان کامل، فضایل و معنویت مردانه و زنانه جمع است. بنابراین، زنان عارفی که وجوه مردانه و زنانه در ایشان جمع است به اعتبار این جامعیت، بر مردان عارفی که فقط معنویت مردانه و اسماء جلال در آنها ظهور و بروز دارد برتری دارند.

۸. ابن عربی چگونه منزلت حقیقی زن را اثبات می‌کند؟

متأسفانه، در طول تاریخ به زن به عنوان یک انسان، نگاه نمی‌کردند و او را به لحاظ انسانی، ناقص می‌دانستند. محی‌الدین در وهله اول کوشیده است که اثبات کند که زن نیز همانند مرد، انسان است؛ و مرد و زن در انسانیت اشتراک دارند و زن نیز همانند مرد، قابلیت رشد معنوی و رسیدن به مقامات معنوی را دارد. شیخ اکبر در ادامه‌ی بحث خود، برای کسانی که از قرآن نیز دلیل مطالبه می‌کردند به آیاتی همچون آیه ۳۵ از سوره "احزاب" استدلال کرده است. در این آیه، زنان با فضیلت دوشادوش مردان با فضیلت ذکر شده‌اند و هیچ فضیلتی از فضایل معنوی در این آیه به طور اختصاصی، برای مردان ذکر نشده است.

# معرفی کتاب

«سکینه اصغر پور»



The mystery of numbers

نویسنده: آن ماری شمیل Anne marieschimamel

مترجم: فاطمه توفیقی

ناشر: دانشگاه ادیان و مذاهب

محل نشر: قم

سال نشر: ۱۳۸۸

تعداد صفحات: ۳۰۳

خانم آن ماری شمیل استاد معاصر و رئیس انجمن بین‌المللی تاریخ ادیان است که در حوزه‌ی شرق‌شناسی، اسلام‌شناسی و مولوی‌شناسی آثار بسیاری را تألیف کردند. در کتاب راز اعداد به بررسی نقش اعداد در فرهنگ‌ها و ادیان گوناگون می‌پردازد. خانم ماری شمیل قبلاً در دایره‌المعارف‌ها مقالاتی درباره‌ی اعداد نوشته بودند؛ اما این کتاب ابعاد کامل‌تر و جامع‌تری نسبت به آن مقالات دارد. اهمیت این کتاب از این جهت است که اولاً به یکی از امور رایج در میان انسان‌ها پرداخته است. این اثر با اینکه بیشتر رویکردی تاریخی و تطبیقی دارد؛ اما می‌تواند اطلاعاتی کلی به صورت کلیدواژه به محققان بدهد. دوماً این کتاب به حوزه‌ی تخصصی خانم ماری شمیل، شرق‌شناسی به‌ویژه اسلام‌شناسی، برمی‌گردد.



نشریه علمی فرهنگی بکران  
شماره ۱۷ | بهار سال ۹۷



# خلاصه مباحث کلاس فرق اسلامی معاصر خانم دکتر لیلا هوشنگی

گردآورنده سکینه اصغر پور

در درس فرق اسلامی معاصر ابتدا لازم است که معنای واژه‌های فرق و معاصر را بدانیم تا بتوانیم به بررسی فرقه‌های مختلف در نواحی گوناگون بپردازیم.

فرق: در حقیقت فرقه شاخه‌ای از دین است که بر سر اصول دین با یکدیگر اختلاف دارند. معاصر: در واقع دوره معاصر شامل ۲۰۰ تا ۱۰۰ سال اخیر می‌شود.

در درس فرق اسلامی به بررسی جریانات و تحولات و فرقه‌های شکل گرفته در کشورهای عثمانی ایران مصر عربستان و هند خواهیم پرداخت.

عواملی که در هر کشوری باعث به وجود آمدن فرق و جریانات می‌شود به عوامل داخلی شامل عوامل اقتصادی، تجاری، سیاسی، اجتماعی و اعتقادی و عوامل خارجی شامل ارتباطات قدرت‌های مسلمان با یکدیگر و رابطه‌ی کشورهای اروپایی و غرب با مسلمانان می‌توان اشاره کرد.

۱- امپراطور عثمانی: نام عثمانی برگرفته از نام عثمان خلیفه سوم است عثمانی‌ها از ترکان آغوز بودند و از آسیای مرکزی آمده بودند و با فتح قسطنطنیه توسط سلطان محمد ترک عثمانی، محمد فاتح، در قرن ۱۵ امپراطوری تشکیل دادند و در ادامه در دوران سلطان سلیم اول صفویان را در جنگ چالدران شکست دادند و در زمان سلطان سلیمان هم قادر به تاسیس نیروی دریایی شدند. دوره‌ی سلطان سلیمان اوج قدرت دولت عثمانی بود؛ اما در اواخر سلطنت او دولت عثمانی بنا به دلایلی همچون اقتصادی، سیاسی اداری و فرهنگی و از همه مهم‌تر فامیل‌گرایی و فساد اداری و مالیات سنگین رو به افول نهاد.

افرادى که برای تحصیل به اروپا رفته بودند و قتی بازگشتند به این نتیجه رسیدند که باید اصلاحاتی را در دولت عثمانی به اجرا در بیاورند؛ لذا اصلی‌ترین اصلاحات به عنوان تنظیمات در زمان سلطان سلیم سوم در قرن ۱۹ آغاز شد و در ادامه سلطان محمود پایان نظام ارباب-رعیتی را اعلام کرد و سلطان عبدالحمید هم برای همه انسان‌ها فارق از نژاد و دین و زبان حقوق برابر قائل شد و سلطان عبدالحمید هم فرمان تنظیم قانون اساسی را صادر کرد. از اصلی‌ترین جریاناتی قرن ۱۹ در عثمانی می‌توان به پان‌ترکیسم، طرفدار وحدت ترک‌ها، و پان‌اسلامیسم، طرفدار خلافت اسلامی، اشاره کرد و از این دو جریان در نهایت جریان پان‌ترکیسم پیروز شد چون در حقیقت قرن ۱۹ قرن ناسیونالیسم و ملی‌گرایی است.

اما با همه‌ی این اصلاحات دولت عثمانی مدام از روسیه و اتریش شکست می‌خورد و دچار ضعف بیشتر می‌شود؛ لذا در جنگ جهانی عثمانی را پیرمرد بیمار اروپا لقب دادند و در جنگ با متحدین متحد شد، اما متحدین شکست خوردند و متفقین سلطه یافتند و عثمانی هم کاملاً از هم فرو پاشید و دولت ترکیه توسط آتاتورک تاسیس شد.

۲- ایران: فرقه‌های معاصر ایران از حروفیه شروع می‌شود لذا باید ابتدا با این فرقه آشنا شویم تا بتوانیم در ادامه به بررسی دیگر فرق بپردازیم:

الف) حروفیه: بنیان‌گذار حروفیه، شیخ فضل الله استرآبادی، متوفی ۸۰۴ هجری قمری است ادعای اصلی وی این بود که من مهدی موعود هستم. وی دو کتاب معروف تحت عنوان جاودان نامه یا کبیر و کتاب مفتاح دارد و حروفیه قائل به تناسخ و تاویل هستند و تفسیر عرفانی می‌کنند و به ظاهر قرآن کریم کاری ندارند آنان همچنین قائل به اسرار برای حروف هستند و راز کلمات را از طرق حساب جمل به دست می‌آورد و معتقدند کلمات واسطه‌ی خلق عالم هستند.

از آنجا که هدف اصلی حروفیه مبارزه با تیموریان بود و علما شیخ فضل الله تکفیر کردن و تیمور او را به قتل رساند و پیروانش تحت تعقیب قرار گرفتند و به ترکیه و شامات فرار کردند. فرقه حروفیه بیشتر در هرات، طبرستان، تبریز، اصفهان و آسیای صغیر عثمانی حضور دارند.



ب) شیخیه: فرقه شیخیه پیروان شیخ احمد احسائی متوفی قرن ۱۲ هستند. او تحصیلات دینی داشت و به درخواست فتحعلی شاه به ایران آمد. از آثار مهم او می توان به شرح الزیاره و شرح عرشیه ملاصدرا اشاره کرد. شاگرد اصلی احسائی سید کاظم رشتی بود.

فرقه شیخیه امام را مشیت خدا و دست خدا در اجرای تمام امور وجودی و تکوینی و شرعی می دانند که ولایت مطلقه دارد و آنان معتقدند که سه امام اول شان و منزلت خودشان را دارند و امام دوازدهم از بقیه امامان افضل است. همچنین آنان اعتقاد به عالم هورقلیا دارند و می گفتند که جسم از بین می رود و در آن عالم جسمی به حالت غیرزمینی، اثیری، به وجود می آید و در هور قلیا می ماند و در روز حشر زنده می شود. فرقه شیخیه بعدها بر سر جانشینی سید کاظم رشتی دو دسته شدند: یکی رکنیه که پیروان حاج محمد کریم خان قاجار بودند و دیگری شیخیه بابیه که طرفدار سید علی محمد باب بودند و به همین دلیل میتوان گفت که ریشه های بابیه و بهاییه را در شیخیه می توان یافت.

ب) بابیه: بنیان گذار بابیه، سید علی محمد شیرازی، معروف به باب ۱۲۵۹ ه ق بود. وی در عراق با سید کاظم رشتی و به عقاید شیخیه گرایش پیدا کرد؛ لذا بعد از فوت رشتی در قرن ۱۳ به شیراز آمد و خود را جانشین رشتی و بابی برای ارتباط با امام زمان معرفی کرد. بعدها او ادعا کرد امام غایب و مظهر الهی است و کتاب اصلی او بیان بود و این کتاب را ناسخ صحف پیشین می دانست. باب ظهور امام زمان را نزدیک می دانست و برای آمادگی برای ظهور و جنگ مقدس که بعد از ظهور امام زمان انتظار می رفت شروع به خرید اسلحه کرد. بعد از دو سال با حکومت درگیر شدند و در نهایت شکست خوردند و باب هم در تبریز تیر باران شد و جسدش را به فلسطین بردند و آنجا دفن کردند. بعد از این بابی ها از ایران به بغداد رفتند و در آنجا دو شاخه شدند؛ یکی بابی گری میانه تحت رهبری میرزایحیی معروفیه صبح ازل، که جانشین برگزیده باب بود و دیگری بابی گری بهایی تحت رهبری بهاء الله معروف به حسینعلی نوری. او اعلام کرد طبیعتی خداگونه دارد و آوردندهی دین جدیدی است که باب پیشگام او بوده است و او این دین را بابی گری بهایی و



سپس بهاییت نامیده و پاره پاره بهایی میرزا حسینعلی نوری است او در ابتدا ادعایی بابیت کرد و سپس ادعا کرد که احکام و شریعت جدید آورده است. بعدها ادعای الوهیت کرد و شریعت بهایی را ناسخ تمامی صحائف دانست از آثار مهم او می توان به هفت وادی ایقان و اقدس اشاره کرد.

او در کتاب ایقان مطرح می کند که وحی با حضرت محمد تمام نشد؛ بلکه به باب هم وحی می شود بهاء الله می گفت که من نبی هستم و دوره ی پیامبران پیشین و کتاب هایشان به پایان رسیده است، او کتاب اقدس را ناسخ تمام صحائف می دانست.

باید دانست که بهاییان معابدی تحت عنوان مشرق الاذکار دارند که مهمترین شان در شهرهای عکا شیکاگو و دهلی است.

دوره ی مشروطه در ایران: معنی لغوی مشروطه شرط کردن است و در معنای اصطلاحی به معنای پارلمانی است. زمینه ایجاد مشروطه از اینجا آغاز شد که در دوران ناصر الدین شاه تالیف امتیاز توتون و تنباکو ایران را خرید و چون خزانه دولت خالی بود دولت شروع به افزایش مالیات ها کرد و فشار اقتصادی فراوانی به دهقان ها وارد شد. لذا میرزای شیرازی در مقابل این امتیاز شروع به اعتراض کرد و حکم تحریم تنباکو را صادر کرد و شاه هم مجبور شد امتیاز تنباکو را لغو کند و این نخستین بار بود که قدرت شاه زیر سوال رفت و این شروع تحولات اجتماعی بود.



شروع جریان مشروطه مربوط به گران شدن قند بود و به دلیل گرانی قند مردم در شهرهای مختلف شروع به شورش کردند و خواهان عدالت شدند. رهبر مشروطه خواهان را آیت الله بهبهانی و آیت الله طباطبایی بر عهده داشتند و این دو خواهان تاسیس مجلس و عدالت‌خانه بودند و در مقابل نظام استبدادی ایستادند و به توصیه آیت الله بهبهانی در سفارت انگلیس تجمع کردند؛ لذا مظفردالدین شاه تحت فشار قرار گرفت و فرمان مشروطه را در سال ۱۳۲۳ صادر کرد؛ اما در نهایت مجلس توسط محمد علی شاه به توپ بسته شد.

اندیشه‌های مشروطه خواهان ۱. تاکید بر بشری شدن قانون‌گذاری‌ها ۲. تاکید بر انسان‌مداری ۳. خواهان حقوق طبیعی، یعنی آزادی برابری و برادری بودند. ۴. خواهان سکولاریسم بودند. ۵. خواهان عدالت بودند.

در مقابل مشروطه خواهان، مشروعه خواهان قرار داشتند و از جمله آن‌ها شیخ فضل الله نوری بود و مطرح کرد باید بر قانون‌گذاری‌ها نظارت دینی صورت بگیرد و قوانین باید با مسائل فقهی و دینی منطبق باشد.

فدائیان اسلام؛ فدائیان در سال ۱۳۲۴ تا ۱۳۳۴ بودند و هدفشان ایجاد حکومت اسلامی بود آنان نگاه کلی به اسلام داشتند و قائل به عدم قومیت‌گرایی در اسلام بودند و نواب صفوی هم از سردمدارانشان بودند.

هیئت موتلفه؛ در رابطه با هیئت موتلفه باید دانست که آیت‌الله میلانی و امام خمینی در تشکیل این هیئت موثر بودند. اعضای هیئت موتلفه شامل قشر روحانیون و بازاریان بودند و در نشر اعلامیه امام موثر بودند و حسنعلی منصور، نخست‌وزیر شاه، را هم ترور کردند

مجاهدین؛ مجاهدین با روحانیون مخالف بودند و تفسیر مارکسیستی از اسلام داشتند. بعدها به عراق رفتند افرادی مثل آقای نبوی و آقای بروجردی جزو مجاهدین بودند

حجتیه؛ حجتیه قائل بودند شرایط ظهور بدون مداخله انسان فراهم می‌شود و انسان‌ها در ظهور منجی نقشی ندارند؛ ظهور منجی توسط خداست.

مکتب تفکیک؛ مکتب تفکیکی‌ها بیشتر در مشهد هستند و مخالف عرفان و فلسفه هستند و این علوم را موجب انحراف در دین می‌دانند و بر قرآن و حدیث تاکید دارند و از جمله اهل تفکیک می‌توان محمدرضا حکیم اشاره کرد.

۳- مصر: مصر تمدنی ۴۰۰۰ ساله دارد و نژاد و زبان مردم مصر قبطی است درباره مصر باید بدانیم که اولین حکومت شیعی یعنی فاطمیان در قرن ۴ در مصر بودند و شهر قاهره را ساختند در مصر قدرت از آن حاکم بوده است و مشروعیت را روحانیان صادر می‌کردند، دولت مصر بخشی از امپراطوری عثمانی بود؛ اما در سال ۱۷۹۸ میلادی به دست فرانسه اشغال شد و از عثمانی جدا شد و سپس مستعمره انگلیس شد. در سال ۱۹۲۲ توسط ملک فواد استقلال کامل مصر اعلام شد و در ادامه جمال‌الناصر حکومت جمهوری ایجاد کرد. در کل می‌توان گفت که اصلاحات در مصر در دو محور اصلی صورت گرفت.

۱. آموزش و تحصیل ۲. حقوق زنان و احکام فقهی در حقیقت شروع تمام تفکرات اصلاح‌طلبانه‌ی امروزی با نام سید جمال‌الدین اسدآبادی پیوند خورده است. او به کشورهای اهل سنت مانند عثمانی و هند و افغانستان سفر کرد و حدود ده سال هم در افغانستان ماند و به همین علت برخی به او جمال‌الدین افغانی هم می‌گویند او همواره بر وحدت اسلامی و اصلاحات دفاعی تاکید داشت. همچنین جمال‌الدین اسدآبادی مجله‌ای تحت عنوان عروه‌الوثقی را که کاملاً موضع ضد استعماری داشت به چاپ رسانید.

در واقع تفکر اصلی سید جمال‌الدین اسدآبادی نیچریه طبیعت‌گرایی بود؛ یعنی می‌گفت تمامی احکام و قوانین دینی با عقل هم‌خوانی دارد؛ لذا زندگی هر مسلمان باید منطبق با عقل باشد.

بعد از سید جمال‌الدین اسدآبادی جریان‌های اصلاحی ادامه داشت و محمد عبده را سید جمال‌الدین را ادامه داد و دانشگاهی تحت عنوان دارالعلوم را تاسیس کرد. همچنین او مفتی اعظم مصر شد و شاگرد مهم او رشیدرضا بود که هم دوره‌ی وهابیان بود. رشیدرضا برخلاف اساتیدش که به دنبال اتحاد بودند، موضع ضد شیعه داشت، او مجله المنار را تاسیس کرد و همچنین تفسیری معروف تحت عنوان تفسیر المنار را نوشت و برنامه‌های درسی را کاملاً به‌روزرسانی کرد و برای پوشش غربی هم فتوا داد که این گونه پوشش‌ها جایز است و درباره‌ی بهره‌ی بانکی و ازدواج و طلاق فتاوایی جدید صادر کرد. شاگرد رشیدرضا حسن البنا بود که حزب اخوان المسلمین را پایه‌گذاری کرد؛ یعنی خواست بگوید اسلام قابلیت زندگی مدرن را دارد.

۴- عربستان: به حقیقت عربستان قلب جهان اسلام است دوره‌ی جدید عربستان در قرن ۱۹ و با به قدرت رسیدن آل سعود در سال ۱۹۰۲ شروع می‌شود از جمله جنبش‌هایی که در عربستان ایجاد شد می‌توان به جنبش وهابیت اشاره کرد. این جنبش از شهر نجع شروع شد و توسط محمدبن عبد الوهاب ایجاد شد عبدالوهاب دارای آثاری است که از مهم‌ترین آثارش می‌توان به رساله کشف‌الشبهات و الهدایه‌السنه اشاره کرد.

شعار اصلی وهابیت لا حکم الا لله، حکم دهنده فقط خداست، بود. آنان متأثر از اهل حدیث بودند و با عقل‌گرایی مخالف بودند. از عقاید وهابیان می‌توان به ۱. منع زیارت قبور ۲. عدم جواز ساخت گنبد و بارگاه ۳. منع توسل به ائمه ۴. منع سوگند به نام خدا ۵. مخالفت با تصوف و تشیع اشاره کرد. روش فکری وهابیان مخالفانی داشته است از جمله شیعه برادر عبدالوهاب امام خمینی و آقای امینی.

۵- هند: تاریخ مسلمانان هند را می‌توان به ۵ دوره تقسیم کرد: ۱. از ورود اسلام تا دوره‌ی مغول ۲. از مرگ اورنگ زیب تا جنگ پلاسی ۳. از جنگ پلاسی تا قیام هند ۴. از قیام هند تا تجزیه هند و تاسیس پاکستان ۵. از تاسیس پاکستان تاکنون.

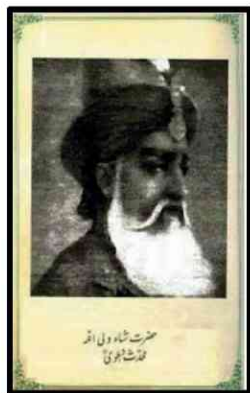
با مرگ اورنگ زیب هرج و مرج داخلی بر سر حکومت ایجاد شد و امیران هند و سیک‌ها سپاه تشکیل دادند و با حکومت مرکزی به جنگ پرداختند و به دنبال جدایی و خود مختاری بودند اروپایی‌ها مانند پرتغال و هلند و انگلستان که در مرحله‌ی تجارت با هند بودند هر چه بیشتر وارد هند شدند و در عین رقابت با هم امتیازات زیادی از حکومت مغول گرفته بودند و به بهانه حمایت از منافع تجاری با هند وارد مرحله سایی و نظامی شدند نیروی نظامی خود را وارد هند کردند و در این میان انگلیسی‌ها با تاسیس کمپانی هند شرقی سبقت گرفتند و امیران هندی را به جان هم انداختند و بعد از سرکوب قیام امیر سراج الدوله و مقاومت‌های پراکنده مسلمانان و سرکوب قیام هند رسماً مستعمره‌ی انگلیسی شد.

مبارزات ضد انگلیسی: حیدر علی و فرزندش تیپو سلطان در جنوب هند از ایران و عثمانی کمک گرفتند؛ اما نتیجه‌ای نگرفتند و به علت خیانت اطرافیان مقاومتشان با شکست مواجه شد.

از جمله اصلاح‌طلبان در هند می‌توان به موارد زیر اشاره کرد:

شاه ولی‌الله دهلوی: او متفکر بزرگی بود و جنبش اصلاح‌طلبی دینی را ایجاد کرد. اولویت قیام او بحران داخلی و تجزیه، از بین رفتن حاکمیت مسلمانان و خطر حاکمیت سیک‌ها و هندوها و سلطه استعمار غربی بود. ولی‌الله گرایش صوفیانه به طریقه نقشبندیه داشت و هدف اصلی‌اش بازگرداندن اسلام به شهرت اولیه و رفع بدعت‌ها و خرافات از اسلام بود و شعارش بازگشت به اسلام راستین بود. همچنین او به دنبال ایجاد وحدت میان مذاهب اسلامی به جز تشیع و خواهان آشتی میان مذاهب و مکاتب صوفیانه بود.

نظریه‌ی اصلی شاه ولی‌الله نظریه‌ی دین فطری، نیچریه، بود به این معنی که احکام و فرایض دینی سازگار با طبیعت و فطرت را صحیح می‌دانست و این دیدگاه اولین بار با مفهوم تکاملی اسلام ارائه شد.



بعد از شاه ولی پسرش شاه عبدالعزیز این قیام را به یک جنبش اجتماعی-سیاسی تبدیل کرد و علیه سلطه انگلستان موضع گرفت و با تهاجم‌های خارجی هم به مبارزه پرداخت. پسر شاه عبدالعزیز مولوی عبدالعزیز دهلوی بود که رئیس محدثان هند بود و مبارزات ضد استعماری را شروع کرد و فتوای جهاد علیه انگلیس را صادر کرد و ورود به مدارس انگلیس را تحریم نمود. نهضت سید احمد بارلی (بریلوی): مهم‌ترین نهضت فکری اصلاحی دینی-سیاسی متأثر از شاه ولی‌الله دهلوی بود. سید احمد والی یکی از شاگردان عبدالعزیز و از هواداران خانواده ولی‌الله بود و بعد از مدتی رهبری مسلمان پیرو ولی‌الله را بر عهده گرفت و نوه‌های ولی‌الله هم پیرو او شدند. همچنین جنبش او به جنبش مجاهدین و بعدها به جنبش طریقه‌ی محمدی معروف شد. در واقع این جنبش در مبارزه با انگلیسی‌ها بود و هدفش پاکسازی جامعه از افکار ضد اسلامی و بازگشت به اسلام حقیقی بود؛ اما این نهضت به علت بروز اختلافات و خیانت و نفاق در صفوف داخلش با شکست مواجه شد.

جنبش تی‌تومیر: تحت تاثیر جنبش سید احمد به وجود آمد؛ اما این جنبش هم توسط انگلیس سرکوب شد. جنبش فرایضیه یا فرائدی: این جنبش توسط نظامیان و هنگ‌های تحت رهبری انگلیس ایجاد شد و چهار ماه جنگ شد و با کمک مردم دهلی را گرفتند؛ اما این قیام هم توسط انگلیس سرکوب شد و دهلی دوباره سقوط کرد و بعد از آن هند به طور کامل به دست انگلیسی‌ها افتاد.

جنبش دیوبندیه: این جنبش منسوب به شهر دیوبند هند بود و این جنبش مدارس به سبک جدید تاسیس کرد، نام این مدارس دارالعلوم بود و در این مدارس بود که زبان اردو را برای مسلمانان تعریف کردند و دارالعلوم دیوبندیه الازهر هند بود.

۱. آموزش و تحصیل ۲. حقوق زنان و احکام فقهی در حقیقت شروع تمام تفکرات اصلاح طلبانه‌ی امروزی با نام سید جمال‌الدین اسدآبادی پیوند خورده است. او به کشورهای اهل سنت مانند عثمانی و هند و افغانستان سفر کرد و حدود ده سال هم در افغانستان ماند و به همین علت برخی به او جمال‌الدین افغانی هم می‌گویند او همواره بر وحدت اسلامی و اصلاحات دفاعی تاکید داشت. همچنین جمال‌الدین اسدآبادی مجله‌ای تحت عنوان عروه‌الوثقی را که کاملاً موضع ضد استعماری داشت به چاپ رسانید.

در واقع تفکر اصلی سید جمال‌الدین اسدآبادی نیچریه طبیعت‌گرایی بود؛ یعنی می‌گفت تمامی احکام و قوانین دینی با عقل هم‌خوانی دارد؛ لذا زندگی هر مسلمان باید منطبق با عقل باشد.

بعد از سید جمال‌الدین اسدآبادی جریان‌های اصلاحی ادامه داشت و محمد عبده را سید جمال‌الدین را ادامه داد و دانشگاهی تحت عنوان دارالعلوم را تاسیس کرد. همچنین او مفتی اعظم مصر شد و شاگرد مهم او رشیدرضا بود که هم دوره‌ی وهابون بود. رشیدرضا برخلاف اساتیدش که به دنبال اتحاد بودند، موضع ضد شیعه داشت، او مجله المنار را تاسیس کرد و همچنین تفسیری معروف تحت عنوان تفسیر المنار را نوشت و برنامه‌های درسی را کاملاً به‌روزرسانی کرد و برای پوشش غربی هم فتوا داد که این گونه پوشش‌ها جایز است و درباره‌ی بهره‌ی بانکی و ازدواج و طلاق فتاوایی جدید صادر کرد. شاگرد رشیدرضا حسن البنا بود که حزب اخوان المسلمین را پایه‌گذاری کرد؛ یعنی خواست بگوید اسلام قابلیت زندگی مدرن را دارد.

۴- عربستان: به حقیقت عربستان قلب جهان اسلام است دوره‌ی جدید عربستان در قرن ۱۹ و با به قدرت رسیدن آل سعود در سال ۱۹۰۲ شروع می‌شود از جمله جنبش‌هایی که در عربستان ایجاد شد می‌توان به جنبش وهابیت اشاره کرد. این جنبش از شهر نجع شروع شد و توسط محمدبن عبد الوهاب ایجاد شد عبدالوهاب دارای آثاری است که از مهم‌ترین آثارش می‌توان به رساله کشف‌الشبهات و الهدایه‌السنه اشاره کرد.



شعار اصلی وهابیت لا حکم الا لله، حکم دهنده فقط خداست، بود. آنان متأثر از اهل حدیث بودند و با عقل‌گرایی مخالف بودند. از عقاید وهابیان می‌توان به ۱. منع زیارت قبور ۲. عدم جواز ساخت گنبد و بارگاه ۳. منع توسل به ائمه ۴. منع سوگند به نام خدا ۵. مخالفت با تصوف و تشیع اشاره کرد. روش فکری وهابیان مخالفانی داشته است از جمله شیعه برادر عبدالوهاب امام خمینی و آقای امینی.

۵- هند: تاریخ مسلمانان هند را می‌توان به ۵ دوره تقسیم کرد: ۱. از ورود اسلام تا دوره مغول ۲. از مرگ اورنگ زیب تا جنگ پلاسی ۳. از جنگ پلاسی تا قیام هند ۴. از قیام هند تا تجزیه هند و تاسیس پاکستان ۵. از تاسیس پاکستان تا کنون.

با مرگ اورنگ زیب هرج و مرج داخلی بر سر حکومت ایجاد شد و امیران هند و سیک‌ها سپاه تشکیل دادند و با حکومت مرکزی به جنگ پرداختند و به دنبال جدایی و خود مختاری بودند اروپایی‌ها مانند پرتغال و هلند و انگلستان که در مرحله‌ی تجارت با هند بودند هر چه بیشتر وارد هند شدند و در عین رقابت با هم امتیازات زیادی از حکومت مغول گرفته بودند و به بهانه حمایت از منافع تجاری با هند وارد مرحله سیاسی و نظامی شدند و نیروی نظامی خود را وارد هند کردند و در این میان انگلیسی‌ها با تاسیس کمپانی هند شرقی سبقت گرفتند و امیران هندی را به جان هم انداختند و بعد از سرکوب قیام امیر سراج الدوله و مقاومت‌های پراکنده مسلمانان و سرکوب قیام هند رسماً مستعمره‌ی انگلیسی شد.

مبارزات ضد انگلیسی: حیدر علی و فرزندش تیپو سلطان در جنوب هند از ایران و عثمانی کمک گرفتند؛ اما نتیجه‌ای نگرفتند و به علت خیانت اطرافیان مقاومتشان با شکست مواجه شد. از جمله اصلاح‌طلبان در هند می‌توان به موارد زیر اشاره کرد:

شاه ولی‌الله دهلوی: او متفکر بزرگی بود و جنبش اصلاح‌طلبی دینی را ایجاد کرد. اولویت قیام او بحران داخلی و تجزیه، از بین رفتن حاکمیت مسلمانان و خطر حاکمیت سیک‌ها و هندوها و سلطه استعمار غربی بود. ولی‌الله گرایش صوفیانه به طریقه نقشبندیه داشت و هدف اصلی‌اش بازگرداندن اسلام به شهرت اولیه و رفع بدعت‌ها و خرافات از اسلام بود و شعارش بازگشت به اسلام راستین بود. همچنین او به دنبال ایجاد وحدت میان مذاهب اسلامی به جز تشیع و خواهان آشتی میان مذاهب و مکاتب صوفیانه بود.

نظریه‌ی اصلی شاه ولی‌الله نظریه‌ی دین فطری، نیچریه، بود به این معنی که احکام و فرایض دینی سازگار با طبیعت و فطرت را صحیح می‌دانست و این دیدگاه اولین بار با مفهوم تکاملی اسلام ارائه شد.

بعد از شاه ولی پسرش شاه عبدالعزیز این قیام را به یک جنبش اجتماعی-سیاسی تبدیل کرد و علیه سلطه انگلستان موضع گرفت و با تهاجم‌های خارجی هم به مبارزه پرداخت. پسر شاه عبدالعزیز مولوی عبدالعزیز دهلوی بود که رئیس محدثان هند بود و مبارزات ضد استعماری را شروع کرد و فتوای جهاد علیه انگلیس را صادر کرد و ورود به مدارس انگلیس را تحریم نمود. نهضت سید احمد بارلی (بریلوی): مهم‌ترین نهضت فکری اصلاحی دینی-سیاسی متأثر از شاه ولی‌الله دهلوی بود. سید احمد والی یکی از شاگردان عبدالعزیز و از هواداران خانواده ولی‌الله بود و بعد از مدتی رهبری مسلمان پیرو ولی‌الله را بر عهده گرفت و نوه‌های ولی‌الله هم پیرو او شدند. همچنین جنبش او به جنبش مجاهدین و بعدها به جنبش طریقه‌ی محمدی معروف شد. در واقع این جنبش در مبارزه با انگلیسی‌ها بود و هدفش پاکسازی جامعه از افکار ضد اسلامی و بازگشت به اسلام حقیقی بود؛ اما این نهضت به علت بروز اختلافات و خیانت و نفاق در صفوف داخل‌اش با شکست مواجه شد.

جنبش تی‌تومیر: تحت تأثیر جنبش سید احمد به وجود آمد؛ اما این جنبش هم توسط انگلیس سرکوب شد.

جنبش فرایضیه یا فراندی: این جنبش توسط نظامیان و هنگ‌های تحت رهبری انگلیس ایجاد شد و چهار ماه جنگ شد و با کمک مردم دهلی را گرفتند؛ اما این قیام هم توسط انگلیس سرکوب شد و دهلی دوباره سقوط کرد و بعد از آن هند به طور کامل به دست انگلیسی‌ها افتاد.

جنبش دیوبندیه: این جنبش منسوب به شهر دیوبند هند بود و این جنبش مدارس به سبک جدید تاسیس کرد، نام این مدارس دارالعلوم بود و در این مدارس بود که زبان اردو را برای مسلمانان تعریف کردند و دارالعلوم دیوبندیه الازهر هند بود.



# مناجات‌المجبین

خدایا رحمتی کن تا ایمان، نان و نام برایم نیارد  
قوتم بخش تا نامم را و حتی نامم را در خطر ایانم اکلنم  
تا از آنها باشم که پول دنیا را می‌گیرند و برای دین کاری کنند  
نه از آنان که پول دین را می‌گیرند  
و برای دنیا کاری کنند.

دکتر علی شریعتی